

اعتصابات علیه استالین در روسیه دهه ۱۹۳۰

بگری راسمن



روایتی دقیق و تحلیلی از اعتصاب کارگران کارخانه‌های پنبه‌ریسی تیکووو در آوریل ۱۹۳۲، با تمرکز بر سیاست‌های طبقاتی، جنسیتی و هویتی در روسیه استالینی.



منطقه صنعتی ایوانوو

در آوریل ۱۹۳۲، نیکلای شورنیک، رئیس شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری شوروی، در گزارشی محرمانه به ژوزف استالین و لازار کاگانویچ، از شورش کارگران در اعتراض به سیاست‌های جیره‌بندی تازه‌ای که از آغاز همان ماه به اجرا درآمده و یادآور دوران قحطی بود، خبر داد. او از شرح جزئیات بزرگ‌ترین ناآرامی، یعنی اعتصاب گسترده بیش از شانزده هزار کارگر نساجی در منطقه صنعتی ایوانوو، خودداری کرد؛ زیرا سرکوب این اعتراضات مستقیماً زیر نظر کاگانویچ انجام می‌گرفت.

با آن که استالین از طریق گزارش‌های او.گ.پ.و (پلیس سیاسی) از نارضایتی روزافزون طبقه کارگر آگاه بود، شورنیک در گزارش خود تأکید کرد که این ناآرامی‌ها ماهیتی سیاسی دارند:

«در همه موارد، عناصر ضدانقلابی و تروتسکیستی کوشیده‌اند از دشواری‌های موقت در تأمین مایحتاج کارگران بهره‌برداری سیاسی کنند.»^۱

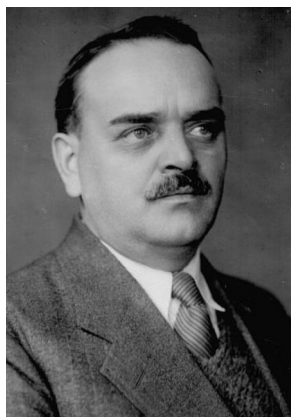
این اعتصابات هرگز به‌طور رسمی اعلام نشد، اما بازتابشان در جلسات کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری، که همان ماه در مسکو برگزار شد، به‌روشنی احساس می‌شد. در آن نشست‌ها، شورنیک مقامات شهرهای درگیر اعتصاب را به تمسخر گرفت، یان رودزوتاک، رئیس کمیسیون مرکزی کنترل حزب، اذعان کرد که کارگران در «فضایی آکنده از روحیات پلید و ناخوشایند» زندگی می‌کنند، و کاگانویچ نیز بحران روحیه آنان

۱. بایگانی دولتی فدراسیون روسیه (GARF)، مسکو، پرونده ۵۴۵۱، فهرست ۴۲، سند ۲۵۰، صفحات ۱۷-۱۸.

را ناشی از سه عامل دانست: «گرایش‌های خرده‌بورژوازی» در میان کارگران تازه‌کار، «تأثیر فرهنگ بورژوازی» بر پیشکسوتان، و نفوذ «عناصر طبقاتی بیگانه» در نهادهای شوروی.^۲

در همان زمان، شایعات مربوط به این ناآرامی‌ها مخالفت‌های درون‌حزبی را نیز شدت بخشید. «پلتفرم ریوتین» که به‌طور مخفیانه میان اعضای حزب دست‌به‌دست می‌شد، هشدار می‌داد که ادامهٔ حکومت استالین و استمرار سیاست‌های اقتصادی فاجعه‌بار او، دیر یا زود، به شورش توده‌ها و سقوط رژیم خواهد انجامید.^۳

با وجود پژوهش‌های بسیار درباره اشکال مقاومت کارگری در دوران استالین، کمبود منابع دست‌اول، بازسازی دقیق این خیزش‌ها را-که بسیاری از کشمکش‌های قدرت در مسکو را شکل دادند- دشوار ساخته است.^۴



نیکلای شورنیک

مقالهٔ حاضر، با تکیه بر مجموعه‌ای از اسناد آرشیوی تازه‌گشوده، نخستین روایت مستند و جامع از اعتصاب آوریل ۱۹۳۲ را ارائه می‌دهد.^۵ این پژوهش، با تمرکز بر کارخانجات پنبه‌ریسی تیکووو، از پرداختن به روایت‌های

۲. نهمین کنگرهٔ سراسری اتحادیه‌های کارگری شوروی (USSR): گزارش مشروح مذاکرات، مسکو، ۱۹۳۳، صفحات ۹۶-۹۹، ۱۹۴، ۶۵۹-۶۶۰، ۷۰۸.

۳. مارتیمیان ریوتین، «استالین و بحران دیکتاتوری پرولتاریا»، به نقل از ب. آ. استارکوف، «پروندهٔ ریوتین»، در آنان سکوت نکردند، به کوشش آ. و. آفاسیف، مسکو، ۱۹۹۱، صفحات ۱۶۲ و ۱۶۴.

۴. دونالد فیلترز، کارگران شوروی و صنعتی‌سازی استالینی: شکل‌گیری روابط تولید در شوروی مدرن، ۱۹۲۸-۱۹۴۱، آرمونک، ۱۹۸۶.

۵. این پژوهش عمدتاً بر پایهٔ منابع آرشیوی روسی تازه از طبقه‌بندی خارج‌شده است، از جمله پرونده‌های او.گ.پ.او (پلیس مخفی شوروی) دربارهٔ شرکت‌کنندگان در اعتصاب، و نیز اسناد «کمیسیون مرکزی کنترل» حزب کمونیست بلشویک، کمیتهٔ منطقه‌ای ایوانوو و اتحادیه‌های کارگری شوروی. روایت حاضر از موج اعتصابات منطقهٔ صنعتی ایوانوو (IPO) با گزارش‌های مختصر موجود در تلگرام‌های دیپلماتیک، نشریات مهاجران و آثار ثانویه تفاوت دارد.

کلان تاریخی پرهیز دارد و بر این باور است که نگارش تاریخ رابطه رژیم استالینی و جامعه شوروی - با توجه به غنای منابعی که اینک در دسترس قرار گرفته- باید گام به گام و بر پایه مطالعات موردی دقیق انجام گیرد. با این حال، اعتصاب تیکووو - روایتی از مردم عادی که در شرایطی استثنایی برای غلبه بر مصائب بزرگ می‌کوشند - چشم‌اندازی از پویایی‌های طبقاتی، جنسیتی و هویتی در روسیه استالینی پیش رو می‌گذارد. ماه‌ها بود که فضای کارخانه‌های پنبه‌ریسی تیکووو، یکی از قدیمی‌ترین مراکز صنعتی منطقه ایوانوو با جمعیتی حدود ۲۴ هزار نفر و میزبان یکی از بزرگ‌ترین مجتمع‌های نساجی کشور، تیره‌تر می‌شد. کمبود مواد غذایی، سوخت و پنبه خام، افت تولید و دستمزدها، اجرای سیاست‌های سخت‌گیرانه افزایش شدت کار، شرایط زیستی نامساعد و ورود انبوه کارگران بی‌تجربه، همگی زمینه‌ساز انفجار اجتماعی بودند.^۶

بحران زمانی شدت گرفت که صدها خانوار دهقانی، کولخوزهای منطقه تیکووو را ترک کردند. نیکلای کوچنف، سردبیر روزنامه محلی تیکووو، در یادداشت‌های شخصی خود نوشت:

۳۱ مارس ۱۹۳۲: «ما بنیان سوسیالیسم را پی افکنده‌ایم» (مطابق مصوبه کمیته مرکزی حزب بلشویک). اما این ادعا نسبی است، زیرا معلوم نیست این بنیان از کجا آغاز و در کجا پایان می‌یابد.

اوایل آوریل ۱۹۳۲: کشور در آشوبی عمیق به سر می‌برد. نان کمیاب است... دشمنان طبقاتی از این وضعیت برای تبلیغات خود سود می‌برند... خرده‌بورژوازی در همه‌جا نالان است. اوضاع یادآور «دوره کمونیسم جنگی» شده. گزارش‌هایی از خرابکاری نیز رسیده... وظایف تحمیلی به دهقانان، آنان را به شدت خشمگین کرده است.^۷

۶. این مقاله نسخه کوتاه‌شده‌ای از یکی از فصل‌های رساله دکتری است. برای بررسی کامل اعتصابات منطقه صنعتی ایوانوو، زمینه‌ها و پیامدهای آن بنگرید به:

جفری جی. راسمن، مقاومت کارگران در دوران استالین: طبقه و جنسیت در کارخانه‌های نساجی منطقه صنعتی ایوانوو، رساله دکتری، دانشگاه کالیفرنیا در برکلی، در دست انتشار.

مجتمع تیکوو شامل کارخانه‌های ریسندگی، بافندگی و آماده سازی نهایی پارچه بود. در زمان اعتصاب، شمار کارگران آن بین ۴۳۰۰ تا ۵۱۰۰ نفر بود که اکثریت آنان را زنان تشکیل می‌دادند (راسمن، همان منبع).

۷. نیکلای کوچنف، «یادداشت‌های روزانه»، ۱، ۱۷ و ۳۱ مارس و حدود ۱ آوریل ۱۹۳۲، به نقل از ولادیمیر اسمیرنوف، «برگزیده‌هایی از نوشته‌های نیکلای گریگوریویچ کوچنف (سال ۱۹۳۲): یادداشت‌ها، نوشته‌ها و اسناد» (تاریخ نامشخص، فتوکپی). نویسنده از خانواده اسمیرنوف برای در اختیار گذاشتن این منبع سپاس گزار است.



لازار گاگانیچ

جمعه، ۸ آوریل ۱۹۳۲

در این روز، ناآرامی در کارگاه ماشین‌سازی کارخانه چیت‌سازی مجتمع آغاز شد. با انتشار خبر کاهش ۳۱ تا ۴۷ درصدی سهمیه غذایی، کارگران مرد به اعتراض برخاستند و به پیشنهاد یکی از تکنسین‌ها به نام کوباکوف تصمیم گرفتند مدیر کارخانه را احضار کنند. اما پیک بازگشت و خبر داد که مدیر، نوویکوف، از هرگونه گفت‌وگو خودداری کرده است. خشم کارگران فوران کرد و اعتراض به سیاست جیره‌بندی به انتقاد از رفتار تحقیرآمیز مدیریت بدل شد.

کمی بعد، نوویکوف همراه دبیر حزب کارخانه، بازاکین، برای آرام کردن اوضاع به محل آمدند، اما دریافتند که کارگران بخش‌های تکمیل و بسته‌بندی نیز به اعتصاب پیوسته‌اند. گروهی از حدود هشتاد کارگر خواستار توضیح درباره کاهش جیره‌ها شدند. نوویکوف با سردی گفت: «این دستور دولت است و نیاز به توضیح ندارد.» با این حال، کارگران بر پاسخ روشن و قانع‌کننده پافشاری کردند.

در گفت‌وگویی پرتنش، گاوریل چرنوف، نجار ۳۷ ساله با ۱۸ سال سابقه کار، سیاست جدید را آشکارا محکوم کرد:

«از پیش معلوم بود که حزب راه درستی نمی‌رود. می‌شد کاهش جیره را تدریجی و در فصل پاییز اجرا کرد. با این مقدار نان، کارگر نمی‌تواند کار کند — این یعنی محکوم کردن او به گرسنگی!»

او سپس به ناعدلانه بودن کاهش سهمیه خانواده‌ها اشاره کرد و با طعنه گفت:

«یک عضو خانواده با چهار کیلو نان در ده روز زنده نمی‌ماند. حتی خود شما هم با این مقدار دوام نمی‌آورید!»

هرچند کارگران از پاسخ‌های مدیریت خرسند نبودند، در نهایت اما بر سر کار بازگشتند^۸.

شنبه، ۹ آوریل ۱۹۳۲

صبح روز بعد از آغاز ناآرامی‌ها، کارگران بار دیگر در کارخانهٔ چیت‌بافی گرد آمدند و نارضایتی خود را از میزان جیره‌بندی جدید ابراز کردند. در ساعت ۹:۳۰ بامداد، ۱۲۴ نفر از آنان با حمایت از مواضع «گاوریل چرنوف» و «واسیلی شیشکین» — کارگر فنی ۳۷ ساله با بیست سال سابقهٔ کار در مجتمع — دست از کار کشیدند و خواستار تشکیل فوری مجمع عمومی شدند. با وجود حضور اعضای کمیتهٔ کارخانه (فابزاکوم)، توضیحات آن‌ها قانع‌کننده نبود.

امتناع کمیته از برپایی مجمع، بر تنش‌ها افزود. در همین میان، یکی از سرکارگران عضو حزب با طعنه گفت: «نترسید، از گرسنگی نخواهید مرد!» این جمله خشم کارگران را شعله‌ور کرد. آنان از مدیر کارخانه، «نوویکوف»، خواستند مجمعی تشکیل دهد و برای نشان دادن حسن نیت خود پذیرفتند که این نشست پس از ساعات کاری برگزار شود^۹.

رهبران شهری تیکووو، با وجود آگاهی از فضای متشنج کارخانه، از رویدادهای آن روز شگفت‌زده شدند. «نیکلای کوچنف»، سردبیر روزنامهٔ محلی، در یادداشت روزانهٔ خود نوشت:

۹ آوریل ۱۹۳۲:

«...جیرهٔ کارگران کاهش یافته و آنان دست به اعتراض و سرودخوانی زده‌اند. باورکردنی نیست — کارخانهٔ چیت‌سازی تیکووو اعتصاب کرده! درست مانند ایتالیا! چه هولناک! در پانزدهمین سالگرد انقلاب، چنین رویدادی... غیرممکن به نظر می‌رسد، اما واقعاً رخ داده است. امروز در شهر گشتم و از اخبار پریشان شدم.

۸. بایگانی دولتی فدراسیون روسیه (GARF)، پروندهٔ ۳۷۴، فهرست ۲۷، سند ۱۹۸۸، صفحهٔ ۹۳؛

بخش بایگانی ادارهٔ سرویس فدرال ضداطلاعات در استان ایوانوو (APUFSKIO)، که پیش‌تر آرشیو ک.گ.ب. ایوانوو نام داشت، ایوانوو، اسناد ۸۵۳۵-p، صفحات ۲-۳، پست، ۱۸، پست، ۳۰، پست تا ۳۳.

همچنین بنگرید به: GARF، پروندهٔ ۳۷۴، فهرست ۲۷، سند ۱۹۸۸، صفحهٔ ۸۸؛ APUFSKIO، پروندهٔ ۷۹۵۱-p، صفحات ۲-۲، پست، ۲۷، پست؛ پروندهٔ ۸۵۳۵-p، صفحات ۱۸، پست، ۳۲؛ و پروندهٔ ۸۵۵۱-p، صفحهٔ ۲۲.

۹. پاورقی شمارهٔ ۹ در این نسخه موجود نیست.

چهره‌ام گرفته بود. نزدیک تعاونی، کارگری مست را دیدم که جلویم را گرفت و در گوشم فریاد زد: «رفیق! کی به ما اجازه می‌دهید غذا بخوریم، ای شیاطین؟!»^{۱۰}

اگر کوچنف از آنچه دیده بود حیرت‌زده شده بود، حوادث روز بعد شگفتی‌اش را دوچندان کرد.

یکشنبه، ۱۰ آوریل ۱۹۳۲

صبح روز بعد، وقتی کارگران کارگاه ماشین‌سازی وارد کارخانه شدند، بار دیگر با «نوویکوف» روبه‌رو شدند. او درخواست برگزاری مجمع عمومی را رد کرد، دستور توقف فوری اعتصاب را داد و تهدید نمود: «هرکس درخواست غذا کند، اخراج خواهد شد.»

این سخن به‌جای فروکش کردن بحران، آتش خشم کارگران را تندتر کرد. در گردهمایی غیررسمی‌ای که به‌سرعت شکل گرفت، خواستِ گفت‌وگو به مطالبه‌ای مشخص بدل شد: **برابری جیره غذایی با کارگران صنایع فلزی** که از سهمیه‌های بالاتری برخوردار بودند.

در این مرحله، چهره‌های اصلی اعتصاب سه کارگر غیرحزبی و متأهل بودند: واسیلی شیشکین، گاوریل چرنوف و واسیلی آنانیف — کارگر فنی سی‌ساله با هفده سال سابقه کار در مجتمع. با گسترش خبر اعتصاب، کارگران بخش‌های تکمیل و بسته‌بندی نیز به آنان پیوستند. در سالن غذاخوری، «پاول واخروفسکی»، سرپرست بخش بافندگی، آشکارا سیاست جیره‌بندی جدید را محکوم کرد.

با ورود کارگران شیفت بعدازظهر — که بیشترشان زنان ریسنده و بافنده بودند — در ساعت ۱۲:۳۰، دامنه اعتصاب گسترش یافت. «پراسکویا لاورنتیوا»، ریسنده ۴۸ ساله با ۳۶ سال سابقه کار، هنگام بازرسی دستگاه خود از دوستی شنید: «هیچ کداممان کار نمی‌کنیم؛ اگر تو ادامه دهی، باید شرمنده باشی!» همزمان، در بخش دیگر کارخانه، «پاول آصافوف» ۵۷ ساله مشغول کار بود که گروهی از زنان خشمگین به سوی او رفتند و فریاد زدند:

«کار را رها کن! مگر نمی‌خواهی چیزی برای خوردن داشته باشی؟!»

در پی این رویداد، لاورنتیوا، آصافوف و بسیاری دیگر — چه از سر همبستگی، چه ترس یا تأثیر فضای عمومی و حتی خرابکاری احتمالی در ماشین‌ها — به اعتصاب پیوستند. در این میان، درگیری‌های لفظی و فیزیکی نیز رخ داد. «الکساندر مالوف»، یکی از اعضای گروه «بیست‌وپنج‌هزارنفری» که از سوی حزب برای تضمین

۱۰. کوچنف، «یادداشت‌های روزانه»، ۹ آوریل ۱۹۳۲.

تداوم تولید به کارخانه فرستاده شده بود، مدعی شد که شیشکین او را «اعتصاب شکن»، «خودخواه» و «ستمگر دهقانان کولخوز» نامیده است. کارگرانی هم که از مشارکت در اعتصاب خودداری می کردند، با لقب «خائن» روبه رو می شدند.

تا پیش از نیمه روز، هزاران کارگر به صف معترضان پیوسته بودند. گرچه حرکت از سازمان مشخصی برخوردار نبود، اما همزمانی آن در بخش های مختلف و فوران سخنرانی ها و گردهمایی های خودانگیخته، بر تأثیرگذاری آن می افزود. زنان کارگر در حیاط کارخانه، تعاونی و باشگاه کارگران سخنرانی می کردند و خواستار بازگرداندن جیره های پیشین بودند؛ بافندگان از کمیته کارخانه (فابزاکوم) خواستند از مطالباتشان حمایت کند، اما بی نتیجه ماند؛ ۲۵۰ کارگر چیت سازی در کارگاه ماشین سازی گرد آمدند و با دبیر حزبی بر سر راهبرد اعتصاب به مشاجره پرداختند؛ و گروه هایی از معترضان راهی میدان اصلی شهر شدند تا پیام خود را گسترش دهند و به سخنان زنان کارگر و «ایزار گرادوسوف» - کارگر ۳۶ ساله و عضو پیشین حزب - گوش دهند. تنها رویداد خشونت آمیز روز زمانی رخ داد که زنان کارگر، یکی از کمونیست ها را به دلیل محکوم کردن اعتصاب از سکوی سخنرانی پایین کشیدند.

در میان این کنش های پراکنده، یک خواست مشترک همگان را متحد می کرد: بازگرداندن جیره های غذایی به سطح پیشین، یا دست کم برابر با سهمیه کارگران صنایع فلزی.

دوشنبه، ۱۱ آوریل ۱۹۳۲

صبح روز بعد، تنها ۱۳۰ تن از کارگران ریسندگی و بافندگی - بیشترشان اعضای حزب کمونیست و کومسومول - در محل کار حاضر شدند. ساعاتی پس از آغاز کار، حدود ۷:۳۰ صبح، «گاوریل چرنوف» به همراه «واسیلی شیشکین» و چند نفر دیگر به کارگاه ماشین سازی رفت و در برابر مکانیک هایی که قصد ادامه کار داشتند ایستاد. اندکی بعد، گروهی از زنان اعتصاب کننده وارد شدند و با لحنی طعنه آمیز پرسیدند: «واقعاً نمی خواهید غذا بخورید؟!» بحثی کوتاه درگرفت و شیشکین حاضران را به سوی بخش چاپ پارچه کارخانه چیت سازی هدایت کرد، جایی که گفت وگوها درباره کمبود مواد غذایی پیش تر آغاز شده بود.

هم زمان با گسترش اعتراض ها، گروه هایی از زنان بافنده، به همراه شماری از ریسندگان و کمونیست های ناراضی، در میان سالن های تولید به حرکت درآمدند تا کارگرانی را که هنوز کار می کردند، به ترک کارگاه وادار کنند. آنان فریاد می زدند:

«دست از کار بکشید! همه کار را رها کرده اند!»

ماشین ها را خاموش می کردند و کارگران پنبه پاک کنی را تهدید می نمودند که اگر کار را ادامه دهند، «کله های تان را از میان دستگاه ها بیرون می کشیم!»

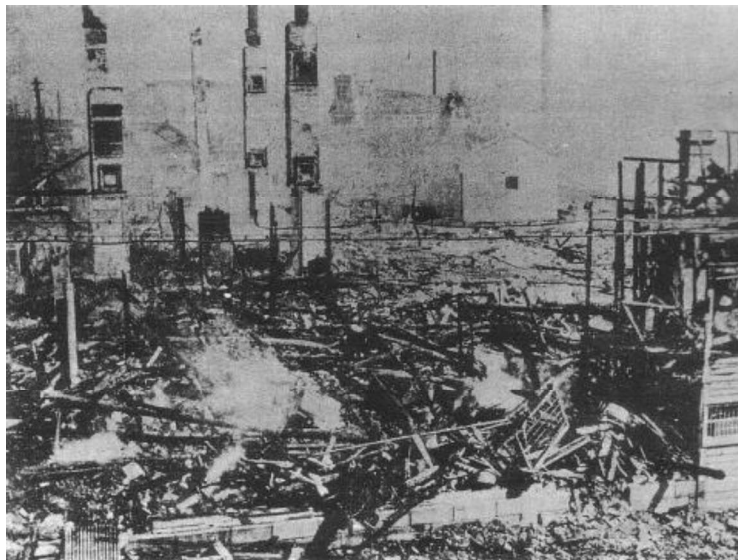
به زودی سالن‌ها تخلیه شد و بیش از دو هزار نفر در حیاط کارخانه گرد آمدند.

در جریان این بسیج گسترده، برخی از اعتصاب‌کنندگان به اعضای وفادار حزب حمله کردند. به گفته «مالوف» از اعضای کومسومول، گروهی از زنان بافنده قصد داشتند او را از پنجره به رودخانه پرتاب کنند و تنها با دخالت چند کمونیست از مرگ نجات یافت. هرچند این رفتارها معمولاً به رهبرانی چون شیشکین نسبت داده می‌شد، روشن بود که بیشتر کارگران از سر ابتکار شخصی دست به چنین اقداماتی می‌زدند.

هنگامی که «چرنوف» به حیاط رسید، زنی از تعاونی انتقاد می‌کرد. سپس شیشکین سخن گفت و خواستار تمرکز بر یک مطالبه‌ی مشخص شد: بهبود جیره‌بندی. او تأکید کرد که نباید در برابر تهدیدهای کمیته کارخانه یا تحریکات پلیس مخفی واکنش تند نشان دهند. همچنین یادآور شد که مأموران او.گ.پ. و شب گذشته به بهانه‌ی ساخت کلید، قصد بازجویی از او را داشتند.

پس از او، «واخروفسکی» سخنرانی کرد و با اشاره به فشار معیشتی گفت:

«با چهار کیلو نان نمی‌توان خانواده‌ای را زنده نگه داشت. من خانواده‌ی بزرگی دارم؛ دیگر چیزی برای ادامه‌ی زندگی نمانده است.»



سخنان آنان با تشویق همراه شد، اما کارگران در برابر نمایندگان حزب و اتحادیه که با اعتصاب مخالفت می‌کردند، با بی‌صبری و تمسخر واکنش نشان دادند. از میان جمعیت فریادهایی برمی‌خاست:

«نان بدهید، آنگاه کار می‌کنیم!»

«خفه شو!»

و تمسخرهایی چون «اشک‌هایت را پاک کن!» یا «پایین بیا، فاحشه!»

دیگر آشکار بود که مخالفان اقدام جمعی در میان کارگران اعتباری ندارند.

با هدایت شیشکین و چرنوف، جمعیت به سوی مرکز شهر به راه افتاد. صدها نفر دیگر در مسیر به آنان پیوستند و صفوف بلند کارگران از برابر کارخانه و در امتداد خیابان‌های تیکووو پیش رفت. در مسیر، مقابل تعاونی توقف کردند و خواستار دیدار با مدیر آن شدند، اما او یا غایب بود یا خود را پنهان کرده بود؛ پس راهی ساختمان «شورای شهر» شدند.

چهار تن از اعضای هیئت رئیسه‌ی شورا، از جمله رئیس آن، آشکارا از اعتصاب حمایت می‌کردند، اما مقام رسمی‌ای که بر بالکن ظاهر شد، از کارگران خواست به کار بازگردند. تظاهرکنندگان این درخواست را رد کردند و به پیشنهاد مذاکره در «تئاتر شهر» پاسخ مثبت دادند.

وقتی جمعیت به میدان اصلی رسید، شمارشان از چهار هزار نفر گذشت. هرچند شیشکین از این همبستگی خرسند بود، از حضور افراد بی‌ارتباط با کارخانه—مانند زنان خانه‌دار، معلولان و دهقانان محروم از حقوق مدنی—احساس نگرانی می‌کرد، اما سکوت را ترجیح داد، زیرا می‌دانست هر چهره‌ی تازه در جمع، قدرت چانه‌زنی اعتصاب را بیشتر می‌کند.

در این میان، بسیاری از رهگذران-از صنعتگران و هیزم‌شکنان گرفته تا دهقانان و بازنشستگان- با همدلی به سخنان کارگران گوش می‌دادند و می‌گفتند:

«با چنین جیره‌ای، واقعاً زندگی برای یک کارگر ممکن نیست.»

اندریان لیپین، رئیس تولید یک تعاونی کفاشی و چهل‌ویک‌ساله‌ای که از منتقدان دیرین رژیم بود، نظر خود را درباره‌ی قیام با همکارانش در میان گذاشت: «کارگران اعتصاب کرده‌اند و حق دارند که این کار را بکنند. به این طریق به خواسته‌شان می‌رسند.» پس از اعلام این که «دیگر نباید رنج بکشیم» و اظهار این که معترضان «می‌خواهند کارگران کارخانه‌های همسایه هم اعتصاب کنند»، تهدیدی هم متوجه رئیس تعاونی صادر کرد («به‌زودی به سراغ شما خواهیم آمد تا نان بخواهیم») و برای همبستگی فراخوان داد. لیپین که سرپرست خانواده‌ای پرجمعیت بود، ساعت‌های زیادی را در میدان گذراند. او تنها یک‌بار پا در عمل گذاشت و آن زمانی بود که با درخواست‌های شورای شهر برای انتخاب کمیته اعتصاب مخالفت کرد. او بر این باور بود که چنین اقدامی «سرکردگان» حرکت را در معرض بازداشت قرار می‌دهد.

پانسیونر کنجکاو آنچه تا آن زمان دیده بود، بازنشسته پنجاه‌وپنج‌ساله، واسیلی خودیاکوف، ساعت یازده صبح به میدان رسید. جلسه مدتی بود که در جریان بود: شیشکین، چرنوف و دیگران کاهش‌ها را محکوم می‌کردند «با چنین جیره‌ای نمی‌شود زندگی کرد!»، در حالی که بافنده و فعال اعتصاب به‌نام موکئوا از امتیازات مدیران انتقاد می‌کرد: «باید آنها را وادار کنیم جیره‌های قدیمی را نگه دارند و در عوض برای مدیران هزینه‌ها را کاهش دهند، چون آنها می‌خورند و ما گرسنه‌ایم!». مقامات شهری گه‌گاه و بی‌نتیجه تلاش می‌کردند اوضاع را آرام کنند.

به‌زودی خودیاکوف « منبر را به دست گرفت»: «کارگری ... از من خواست سخنرانی کنم»، او خواهش کرد. «من پذیرفتم، اما ابتدا ... پرسیدم کارگران چه مطالبه‌ای دارند، و به من گفتند ... آنها درخواست کرده‌اند جیره‌های ماه مارس حفظ شود، و بس. با این دستورالعمل، من سخنرانی کردم — نه به‌عنوان یکی از کارگران مجتمع، بلکه به‌عنوان یک کارگر-بازنشسته که از خواسته‌های کارگران حمایت می‌کند.»

خودیاکوف سخنرانی‌اش را برای بازجوهایش چنین بازگو کرد: «ما از گرسنگی لنینیستی به گرسنگی استالینیستی رسیده‌ایم. در سال ۱۹۳۲ نسبت به ۱۹۱۹ هیچ بهبودی مشاهده نمی‌شود. من این سیاست رژیم شوروی را اتوپیایی می‌دانم زیرا در مرزهای کشور داریم سنگر حفر می‌کنیم، اما در درون داریم اعتماد کارگران را از دست می‌دهیم.» سپس، او برای کارگران علل قحطی ۱۹۱۹ و رویکرد قحطی متفاوت ۱۹۳۲ را توضیح داد که به‌گفته‌اش ناشی از صادرات بی‌رویه نان، موجودی‌برداری ضعیف و فقدان سیستم‌های کنترلی بود.

شاهدان شهادت دادند که خودیاکوف همچنین سلسله‌ای از اظهارات «ضد شوروی» بر زبان آورد که نخبگان کشور را مورد انتقاد قرار می‌داد و رنج مردم را ناشی از سیاست‌های «اتوپیایی» آنان می‌دانست:

«باید جیره‌های ارتش سرخ و او.گ.پ.او را کاهش دهیم، زیرا آنها چاق می‌شوند در حالی که کارگران گرسنه‌اند... کمونیست‌ها و او.گ.پ.او خوب زندگی می‌کنند، زیادی درآمد دارند و جیره‌های خوبی می‌گیرند. بورژوازی جدید- کمونیست‌ها- در خانه‌های صاحبان سابق کارخانه‌ها می‌نشینند... خوب زندگی می‌کنند، کارگاه‌های بسته خود را دارند، اما بقیه همه گرسنه‌اند. در سی‌وشش سال گذشته هرگز ندیده‌ام کارگران تیکووو بدون نان بمانند، اما اکنون چنین شده است. قطعاً لنین اجازه نمی‌داد... اما اکنون دیگر ما «حزب کمونیست» نداریم، بلکه نوعی «اتوپیا»ست. این رژیم یک «اتوپیا»ست. طبقه کارگر در حال نابودی است. سال چهاردهم انقلاب- و قحطی ادامه دارد. سیاست لنین (Sic) و رژیم شوروی نادرست است. باید تحریم رژیم شوروی را اعلام کنیم. باید رژیم شوروی را سرنگون کنیم... کمک به اعتصابیون از خارج خواهد آمد... نه تنها معدنچیان شوروی، بلکه معدنچیان خارجی نیز از خواسته‌های ما حمایت خواهند کرد زیرا آنها ... [یک‌بار] اعتصاب کردند و پیروز شدند. اگر نان افزوده نخواهد شد و بخواهیم این‌گونه بمانیم، بهتر است که حکومت شوروی برود!»

با وجود ناهماهنگی‌های موجود در اسناد، روشن است که سخنرانی خودیاکوف سرشار از مضامین آشکارا ضدشوروی، ضدکمونیستی، ضداستالینی و گاه حتی ضدلنینی بود. برای درک این مواضع باید آن را در بستر حساسیت تاریخی طبقه کارگر روسیه نسبت به گفتمان‌های برابری‌خواهانه و ضد نخبه‌سالاری سنجید. واکنش‌های متنوع به سخنان او نیز لایه‌های پیچیده‌ای از سیاست هویت در سال‌های نخستین دوران استالین را آشکار می‌سازد.

برخی از حاضران با دیدگاه‌های خودیاکوف همدل بودند، اما بسیاری دیگر مخالفت کردند. دعوت او به سرنگونی «قدرت شوروی» - عبارتی که برای بسیاری از کارگران الزاماً مترادف با دیکتاتوری استالین نبود - از مرزهای گفتمان عمومی فراتر رفت. خودیاکوف بعدها اعتراف کرد که کارگران با «شور و حرارت» به سخنانش پاسخ دادند، اما نگفت که پس از اعتراض بخشی از جمعیت، ناچار شد تریبون را ترک کند.

رهبران اعتصاب، از جمله شیشکین، چرنوف و آنانیف، که سال‌ها او را می‌شناختند، نگران بودند سخنان تند او بهانه‌ای در دست مقامات برای سرکوب اعتراض شود و انسجام جنبش را از میان ببرد. از همین رو، آنان حاضر نشدند از اظهاراتی که بعدها در بازجویی‌ها «آشکارا ضدانقلابی» و «کاملاً ضدشوروی» توصیف شد، دفاع کنند. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، مقامات محلی از این رویداد برای تفرقه‌افکنی در صفوف کارگران استفاده کردند. مدیر کمونیست بانک پس‌انداز تیکووو، این شورش را ابزار دشمنان طبقاتی‌ای چون خودیاکوف دانست و او را با لقب تحقیرآمیز «تاجر» (ترگووتس) خطاب کرد. دولت از این برجسب‌گذاری به‌عنوان ابزاری برای تضعیف مخالفان رادیکال خود بهره برد.

با وجود پانزده سال کار در تعاونی چاپ پارچه، ده سال خدمت به‌عنوان نگهبان کارخانه و نزدیک به سه دهه فعالیت در جنبش کارگری، مقامات خودیاکوف را «تاجر» معرفی کردند؛ صرفاً به این دلیل که پدرش، پس از اخراج از کارخانه در ۱۸۹۶ به سبب شرکت در اعتصاب، مغازه خواربارفروشی کوچکی گشوده بود و خود او نیز مدتی شاگرد همان مغازه بود.

برخی از کارگران نیز باور داشتند شغل نگهبانی، او را از «طبقه اصیل کارگر» جدا می‌کند. در نتیجه، پس از آن سخنرانی آتشین، مقامات به‌سادگی توانستند برجسب بی‌وشچی چلووک («انسان سابق»، یعنی بازمانده طبقات استثمارگر پیش از انقلاب) را بر او بزنند. گرچه مقام بانکی کمونیست نیز از تریبون پایین کشیده شد، اما خودیاکوف پیش‌تر با سخنان تند و غیرعملی‌اش، جایگاه خود را در میان کارگران از دست داده بود.

واسیلی ماتیوشکین، کارگر مکانیک چهل‌ونه‌ساله با سی سال سابقه کار، که هرچند از خواسته‌های اعتصاب حمایت می‌کرد اما نسبت به نقش خودیاکوف بدبین بود و بعدها در بازجویی‌ها نقش او را بزرگ‌نمایی کرد، چنین گفت:

«خودیاکوف سازمان‌دهنده و الهام‌بخش اصلی اعتصاب بود. پدرش تاجر بود و خودش هم زمانی با پدرش در کار تجارت بود. خانواده‌اش را سی سال است می‌شناسم؛ او هرچند خود را کارگر می‌نامد، در واقع تاجر است؛ اگر هم زمانی کاری کرده، فقط به عنوان نگهبان بوده. در همه گردهمایی‌ها علیه سیاست‌های شوروی سخن می‌گفت.»

ای. وی. بالاشف، کارگر باربر و نجار چهل‌ودوساله و از اعضای پیشین حزب کمونیست، نیز با اینکه از اعتصاب پشتیبانی می‌کرد، از مواضع تند خودیاکوف فاصله گرفت و گفت:

«ما از خودیاکوف پیروی نمی‌کنیم، او از جنس ما نیست.»

به گفتهٔ فنودور لتکوف، اپراتور چهل‌ویک‌سالهٔ دستگاه چگالنده، «کارگران از سخنان بالاشف حمایت کردند.» اندکی پس از سخنرانی جنجالی خودیاکوف، نازار گرادوسوف نیز پشت تریبون رفت. او از خواستهٔ اصلی اعتصاب‌کنندگان دفاع کرد: «باید تلاش کنیم نهادهای شوروی جیرهٔ ماه مارس را حفظ کنند» و کارگران را به آرامش فراخواند و از پیامدهای احتمالی اقداماتشان هشدار داد. خودش بعدها گفت: «سخنان من صرفاً اقتصادی بود. از جانب کارگران و مردم زحمتکش شهر، و به ابتکار خود، سخن گفتم.» او در بازجویی‌ها تأکید کرد که قصد داشته نقش میانجی ایفا کند، اما جمعیت سخنانش را رد کرد و فریاد زد: «آن‌ها هیچ امتیازی نمی‌دهند! اعتصاب را تا اول ماه مه ادامه می‌دهیم!»

شاهدان اما روایت دیگری داشتند. به گفتهٔ آنان، نطق طولانی گرادوسوف نه آرام‌بخش، بلکه آشکارا تحریک‌آمیز بود: او کارگران را به ادامهٔ مبارزه تا تحقق کامل خواسته‌ها فراخواند، از نظام جیره‌بندی ویژهٔ مدیران انتقاد کرد، خواستار کمک از مسکو و کارگران دیگر مناطق شد، و برکناری رهبران شهری تیکووو را خواستار گردید. او همچنین مضامین ضدشوروی خودیاکوف را بازتاب داد و یکی از شعارهای رسمی رژیم را به‌صورت احساسی بازسازی کرد:

«فرزندان ما باید گل‌های آینده باشند، اما اکنون از گرسنگی پژمرده‌اند.»

گرادوسوف بی‌تردید سخنوری توانا بود و نفوذش در میان کارگران حتی از خودیاکوف هم بیشتر به نظر می‌رسید. نیکلای کوچنف، روزنامه‌نگار محلی، نیز درباره‌اش نوشت:

«گرادوسوف دیوانه است، اما بلد است خودش را نشان دهد.»

با این حال، لحن تحریک‌آمیز او و پیشینه‌اش بیرون از کارخانه-از جمله سابقهٔ خدمت در چکا و کار به عنوان روبندهٔ فاضلاب-باعث می‌شد بسیاری از کارگران او را «از خود» ندانند.

در این میان، برخی از چهره‌های برجستهٔ اعتصاب از گرایش رادیکال این سخنرانان ابراز نگرانی کردند. چرنوف، برای نمونه، از حملات آنان به امتیازات نهادهای خاص فاصله گرفت و گفت:

«نباید جیرهٔ ارتش سرخ و GPU را با کارگران یکسان دانست؛ وظایف و مسئولیت‌هایشان متفاوت است.»

آنانیف نیز بعدها یادآور شد:

«در صف اول تظاهرکنندگان، خودیاکوف و گرادوسوف بودند که پیش از رسیدن شیشکین با سخنرانی‌های ضدشوروی‌شان تلاش می‌کردند کارگران را از مسیر اصلی منحرف کنند.»

بی‌تردید، خودباکوف و گرادوسوف بیش از دیگران در تحریک توده‌ها نقش داشتند. پس از سخنرانی‌های آنان، فضای عمومی به سمت نافرمانی و گرایش‌های ضدشوروی سوق یافت، به‌ویژه زیر تأثیر نطق‌های طولانی و پرشور گرادوسوف. هرچند این سخنان در ظاهر شورانگیز بود، اما بدنه اصلی کارگران آن را رد کرد و تنها اقشار حاشیه‌ای‌تر و تازه‌واردان غیرپرولتاری از آن استقبال کردند.

شهادت آنانیف در این میان نقطه عطفی است که هم مناقشه روایت‌های متفاوت از این خیزش را روشن می‌کند و هم ساختار ذهنی و طبقاتی جامعه کارگری آن دوره را بازتاب می‌دهد. پس از فروکش کردن اعتصابات در منطقه صنعتی ایوانوو، نبردی بر سر معنا آغاز شد: مهاجران و ناظران خارجی هر نشانه‌ای از نارضایتی کارگری را ثبت می‌کردند، در حالی که مقامات شوروی آن را به توطئه دشمنان طبقاتی نسبت می‌دادند.^{۱۱} با این حال، این جدال نه در عرصه عمومی، بلکه در دل بوروکراسی شوروی جریان داشت.

در گزارش «کمیسیون کنترل IPO» در ۲۲ آوریل ۱۹۳۲، از اصطلاحات «اعتصاب» و «جنبش اعتصابی» به وفور استفاده شده بود، اما در نسخه ارسالی به مسکو، رودزوتاک یا یکی از معاونانش این واژه‌ها را با عباراتی خنثی‌تر و منفی جایگزین کرد. عنوان سند به «یادداشت درباره رویدادهای اعتراضی در [IPO]» تغییر یافت و در مقدمه چنین نوشته شد:

«در نتیجه تأخیر در اجرای سیاست جدید جیره‌بندی و ضعف در عملکرد نهادهای تأمین و تعاونی‌ها، در میان بخشی از کارگران روحیه‌ای ناسالم شکل گرفت که از سوی تروتسکیست‌ها و دشمنان طبقاتی مورد سوءاستفاده قرار گرفت و به سازمان‌دهی حرکتی اعتراضی علیه نهادهای حزبی و شوروی انجامید.»

این تغییرات زبانی، شکاف میان مرکز و پیرامون را آشکار می‌کرد. نویسندگان محلی، که با «ترجمه سیاسی» به خوبی آشنا بودند، خود در گزارش‌هایشان برچسب‌هایی چون «تروتسکیست» و «کارگر مرتجع» را به مثابه راه‌حلی آسان برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای پیچیده اجتماعی، برای فعالان به کار می‌بردند.

در عین حال، این گزارش ناتوانی رژیم در درک درست واقعیت را برملا می‌کرد: آیا این اعتراض‌ها جنبش خودجوش کارگری بود یا توطئه‌ای سازمان‌یافته از سوی دشمنان طبقاتی؟ در برخی محافل حتی احتمال سوم

۱۱. گزارش‌های ناقص و گاه نادرست درباره این شورش‌ها در مطبوعات مهاجر و تلگرام‌های دیپلماتیک منتشر شده است. بنگرید به: سوسیالیستی‌چسکی ویستنیک، ۲۳ ژوئیه و ۲۶ نوامبر ۱۹۳۲؛ بیولتن اپوزیتسی، ۱۹۳۲، شماره ۳۰/۲۹؛ همچنین دی. کامرون وات (ویراستار)، اسناد بریتانیا درباره امور خارجی: گزارش‌ها و مقالات اداره امور خارجی از مجموعه محرمانه، بخش ۲، سری آ، اتحاد شوروی، ۱۹۳۰-۱۹۳۲، جلد ۱۶، فردریک، مرلند، ۱۹۹۲، صفحات ۹۳ و ۱۴۶.

مطرح می‌شد که خود کارگران به دشمن طبقاتی بدل شده‌اند. شهادت آنانیف درباره «قشرهای عقب‌مانده کارگری» نشان می‌دهد تا چه حد این مقولات رسمی در ذهنیت عمومی نفوذ کرده بود.^{۱۲}

با ترجمه این مشاهدات به تحلیلی از پایگاه اجتماعی رهبران اعتصاب می‌توان گفت: شیشکین و چرنوف نمایندگان اکثریتی بودند که با وجود نارضایتی، خواسته‌های خود را به مطالبه‌ای اقتصادی، یعنی افزایش جیره غذایی، محدود کردند. در مقابل، خودیاکوف و گرادوسوف اقلیتی را نمایندگی می‌کردند که دشمنی‌شان با دیکتاتوری، صنعتی‌سازی اجباری، اشتراکی‌سازی، حذف کولاک‌ها و سلب حقوق مدنی، آنان را به مواضعی سیاسی و رادیکال سوق داد.

منابع تاریخی به روشنی مشخص نمی‌کنند که چه کسانی از شیشکین و چه کسانی از خودیاکوف حمایت کردند، اما شواهد حاکی از آن است که اکثریت در کنار شیشکین بودند. حامیان خودیاکوف را بیشتر کارگران ناراضی، دهقانان عضو کولخوز، هواداران سابق احزاب غیربشویکی، چپ‌گرایان سرخورده، لیشتنسی‌ها، اعضای سابق طبقات پیشین، بازنشستگان و مادران کودکان گرسنه تشکیل می‌دادند؛ همان گروه‌هایی که در سال ۱۹۳۲ سراسر مناطق صنعتی و روستایی تحت پوشش IPO را پر کرده بودند.

در پی جنجال‌های برانگیخته‌شده از سوی خودیاکوف و گرادوسوف، آنانیف با رویکردی میانه‌رو وارد شد. او ضمن انتقاد از عملکرد تعاونی و اتحادیه کارگری، بر ضرورت «سامان‌دهی تأمین مواد و بهبود شرایط کار از طریق توافق با نهادهای محلی» تأکید کرد. اما پراسکوویا مالیوا، کارمند ۳۸ ساله اتحادیه و از ریسندگان سابق و مبارزان قدیمی زیرزمینی، لحنی کاملاً متفاوت داشت. او در سخنانی احساسی گفت:

«برادران، به اطراف نگاه کنید؛ بچه‌هایمان شپش گرفته‌اند، شکر نایاب است، ارزن پیدا نمی‌شود و کودکان از گرسنگی ناله می‌کنند. این وضع مانند بیماری سل است!»

مالیوا، که خود کمونیست بود، نتیجه گرفت: «در چنین شرایطی، کارگران چاره‌ای جز اعتصاب ندارند» — سخنی که با تشویق پرشور جمعیت همراه شد.

شیشکین سپس برای تقویت روحیه معترضان گفت:

«ما برای حفظ جیره ماه مارس تلاش می‌کنیم. اما آیا باید به کار بازگردیم یا نه؟»

در پاسخ، فریادهایی از میان جمعیت — به‌ویژه از سوی زنان که اکثریت کارگران و اعتصاب‌کنندگان بودند — بلند شد:

۱۲. برای تفسیرهای رسمی و غیررسمی از موج اعتصابات منطقه صنعتی ایوانوو بنگرید به: راسمن، مقاومت کارگران در دوران استالین.

«ما باز نمی‌گردیم!»

پس از فروکش کردن هیاهوی ناشی از سخنرانی‌های گرادوسوف و خودیاکوف و در غیاب واکنش مؤثر مقامات، شیشکین ابتکاری را که مدتی میان کارگران در گردش بود عملی کرد:

«اگر با نهادهای محلی به نتیجه نمی‌رسیم، باید تلگرافی برای مولوتوف در پایتخت بفرستیم.»

به این ترتیب، معترضان کمیسیونی برای نگارش نامه‌ای به مولوتوف، رئیس شورای کمیسارهای خلق (Sovnarkom)، تشکیل دادند. هرچند انتخاب رسمی انجام نشد، اما فعال‌ترین اعتصاب‌کنندگان - شیشکین، گرادوسوف، خودیاکوف، آنانیف، موکیوا و زنی به نام باگاشکوا - به کمیته منطقه‌ای (Raikom) اعزام شدند.

خودیاکوف پیشنهاد داد این گروه خود را «کمیته رسمی اعتصاب» بنامد، اما سایر اعضا این عنوان را بیش از اندازه تحریک‌آمیز دانستند و نپذیرفتند. در واکنش، مقامات رایکوم او را «تاجر سابق» و «عنصر ضدشوروی» خواندند و از مذاکره در حضورش خودداری کردند. او پس از این طرد، به محل کار شبانه‌اش به‌عنوان نگهبان بازگشت. مذاکرات بعدی نیز بی‌نتیجه ماند و مقامات هشدار دادند که در صورت بروز هرگونه اغتشاش جدید، نمایندگان مسئول شناخته خواهند شد. این هشدار گرادوسوف را نگران کرد، اما تقاضای او برای استعفا از نمایندگی رد شد.

در ادامه، شیشکین و همکارانش نامه‌ای خطاب به مولوتوف نوشتند و خواستار بازگرداندن جیره‌ها به سطح پیشین یا اعزام هیئتی از شورای کمیسارهای خلق به تیکووو برای گفت‌وگو شدند. شگفت آنکه رایکوم این نامه را برای ارسال به مسکو تأیید کرد.

هنگامی که معترضان هنوز در میدان تجمع داشتند، رهبران‌شان بازگشتند. گرادوسوف متن نامه را برای جمع خواند و پیشنهادهای آنان را در آن گنجانده، در حالی که شیشکین مبلغی حدود ۶۰ روبل برای ارسال فوری تلگرام گردآوری کرد. جمعیت با رأیی عمومی تصمیم گرفت تا دریافت پاسخ از مسکو به اعتصاب ادامه دهد و سپس متفرق شد. در نهایت، شیشکین و گرادوسوف تلگرام را به اداره پست سپردند.

سه‌شنبه، ۱۲ آوریل ۱۹۳۲

با طلوع سه‌شنبه، ده‌ها عضو حزب و کومسومول و شماری کارگر غیرحزبی کوشیدند خطوط حیاتی تولید را سرپا نگه دارند، اما تلاش‌ها تا حد زیادی بی‌نتیجه ماند. چون بسیاری از کارگران ماهر به اعتصاب پیوسته و سه‌شنبه‌ها رسماً روز تعطیل اکثر پرسنل بود، ماشین‌ها درست کار نمی‌کردند و کیفیت تولید به‌طور چشمگیری سقوط کرده بود.

حتی اعتصاب‌شکنان نیز از خشونت در امان نماندند: در حالی که در یکی از سالن‌های چیت‌سازی تازه باز و تولید از سر گرفته شده بود، دویست زن بافنده به داخل یورش بردند و کار را متوقف کردند. با این حال،

اعتصاب‌کنندگان از انجام امور «ضروری» کارخانه جلوگیری نمی‌کردند؛ برای مثال چرنوف چند ساعت کار را ترک کرد تا واگن‌های دستی را تعمیر کند، زیرا تأخیر در این تعمیرات پس از اعتصاب باربران را متضرر می‌ساخت - نشانه‌ای از آنکه خشم آنان هدمند و حساب‌شده بود.

در میدان شهر، چند هزار تن گرد آمدند و سخنرانی‌ها تا نیمه‌های بعدازظهر ادامه یافت: شیشکین، گرادوسوف، آنانیف، موکیوا، باگاشکووا، چرنوف (پس از بازگشت از تعمیرات)، ایوان سمیونوف و یاکولف نطق کردند. شیشکین با تسلط از حقوق کارگران دفاع کرد و پیامش میانه‌روانه بود:

«با چنین جیره‌ای نمی‌شود زندگی کرد؛ باید از دولت بخواهیم جیره ماه مارس را بازگرداند. اما با اعضای کومسومول درگیر نشوید و به آنان دشنام ندهید.»

او هشدار داد که در صورت لزوم جنبش را گسترش خواهد داد: «تا زمانی که افزایش جیره‌ها را به دست نیاوریم، اعتصاب ادامه خواهد داشت. اگر تا سیزدهم پاسخی نرسد، صبح چهاردهم به ایوانوو می‌رویم تا همراه کارگران آن‌جا مسئله را در کاخ کار پیگیری کنیم.» شایعه‌ای که می‌گفت تلگرام‌ها از ترس یا مخالفت کارمندان پست ارسال نشده است، خشم و نومی‌دی را شدت بخشید و معترضان اختیار مذاکره مستقیم با مولوتوف را به شیشکین دادند؛ اگرچه مقامات محلی ظاهراً پذیرفتند، عملاً اقدامی صورت نگرفت.

خودیاکوف بار دیگر ظاهر شد و از تشدید اعتصاب و راهپیمایی گرسنگی به‌سوی ایوانوو سخن گفت: «ما پانزده سال است در فقریم؛ باید برای جلب حمایت راهپیمایی کنیم.» هنگامی که او رژیم را با شعار «مرگ بر قدرت شوروی!» محکوم کرد، اعتراضاتی شنیده شد اما فضای جمع این‌بار بیشتر از شور، آکنده از خستگی و نومی‌دی بود - بسیاری از زنان گریه می‌کردند.

گرادوسوف نیز هم‌نوا با خودیاکوف سخن گفت؛ بنا بر شهادت بالاشف، او برای راهپیمایی گرسنگی تبلیغ کرد، به نتایج ضدشوروی رسید و حتی پیشنهاد کرد نامه‌ای از سوی کارگران تیکووو به خارج ارسال شود. سخنانش با وعده‌ای جسورانه پایان یافت: «ما در خط مقدم با شما می‌جنگیم تا پیروزی کامل علیه فرمانروایان استان و شهر را به دست آوریم.»

این بخش از روایت، مرحله‌ای حساس از اعتصاب تیکووو را با دقت و تنش رو به افزایش توصیف می‌کند؛ جایی که شور و خشم کارگران به تدریج جای خود را به فرسودگی، تردید و نبردی درونی میان راه‌های ممکن مقاومت می‌دهد.

در این روز، خودیاکوف که همچنان یکی از چهره‌های مؤثر جنبش بود، تلاش کرد تا مسیر اعتراض را به سمت اقدامی سازمان‌یافته‌تر - پیشنهاد اعزام هیئتی به پایتخت برای مذاکره - هدایت کند. این طرح ابتدا با استقبال روبه‌رو شد، اما در ادامه، با چرخش فضای سیاسی درون جمع، موقعیت او به حاشیه رانده شد. این تغییر ناگهانی قدرت، بازتابی است از شکنندگی رهبری در جنبش‌های خودجوش کارگری؛ جایی که مشروعیت رهبران نه از ساختار حزبی، بلکه از اعتماد آنی توده‌ها تغذیه می‌شود.

در سوی دیگر، زنان کارگر همچنان ستون مقاومت باقی ماندند- همانانی که پیش‌تر نیز در صف نخست یورش‌ها و اعتراض‌ها ایستاده بودند. خشم آنان از دعوت دوباره برای «آرامش» نشان می‌دهد که برای طبقه‌ای که گرسنگی را روزانه تجربه می‌کند، دعوت به صبر، خود نوعی تحقیر است. اعتراض پیرمرد «لیشنس»، آندریانوف، نیز پژواکی است از شکاف طبقاتی‌ای که حتی درون نظم شوروی پابرجا مانده بود؛ اعتراض او - از جایگاه «فاقد حقوق سیاسی» - در واقع به مثابه‌ی بازگویی حقیقتی بود که مقامات نمی‌خواستند بشنوند: انقلاب به وعده‌اش در باب برابری وفا نکرده است.

در ادامه، ورود مقامات استانی و تشکیل جلسه در «باشگاه کارگران» لحظه‌ای نمادین است؛ دو جهان روبه‌روی هم می‌ایستند: جهان بوروکرات‌های حزبی که با زبان «کمیسین» و «گزارش بحران تأمین» سخن می‌گویند، و جهان کارگرانی که با گرسنگی و فرسودگی، معنای واقعی بحران را لمس می‌کنند. در این میان، شیشکین در نقش رهبر کاریزماتیک اما محتاط ظاهر می‌شود- کسی که به بازی سیاسی آگاه است و از ترفندهای مقامات می‌ترسد. بی‌اعتمادی او به طرح اعزام هیئت به مسکو، نه از محافظه‌کاری بلکه از شناخت سازوکار قدرت ناشی می‌شود: دستگاهی که با وعده گفت‌وگو، رهبران را از میدان مبارزه بیرون می‌کشد تا اعتراض را از درون تهی کند.

زمزمه‌ی او در گوش ماکسیموف «کارگران به حرف تو گوش نمی‌دهند، اما من می‌توانم توده‌ها را متقاعد کنم- و تو نمی‌توانی» لحظه‌ای است که سیاست به صحنه‌ی نمایش بدل می‌شود: قدرت کلام و نفوذ کاریزماتیک در برابر اقتدار رسمی. اما تصمیم نهایی مجمع- ادامه اعتصاب تا ورود نمایندگان دولت مرکزی- نشانه‌ای از دو چیز: از یک‌سو پایداری امید به عدالت، و از سوی دیگر، غفلت تراژیک از واقعیت سرکوب پیش‌رو است.

اگر بخواهیم از دیدی مارکسی به این لحظه بنگریم، آنچه در تیکووو جریان دارد صرفاً نزاعی بر سر جیره و نان نیست، بلکه مبارزه‌ای است بر سر بازپس‌گیری کنترل بر ابزار تولید و بازتعریف رابطه‌ی کار و قدرت در نظامی که مدعی نمایندگی کارگران است، اما در عمل، آنان را به انضباط دولتی فروکاسته است.

این بخش از روایت، نقطه‌ی اوج دیگری در روند اعتصاب تیکووو را بازمی‌نماید: لحظه‌ای که جنبش از اعتراض اقتصادی به کنشی سیاسی و نمادین فرامی‌رود. چهارشنبه، ۱۳ آوریل، روزی است که کارگران پس از چندین روز مقاومت، درمی‌یابند که دولت نه قصد پاسخ‌گویی دارد و نه تمایلی به گفت‌وگو نشان می‌دهد؛ و این آگاهی، همان چیزی است که از دل ناامیدی، رادیکالیسم می‌زاید.

در سطح ظاهری، وقایع روز به شکلی آرام‌تر از روزهای پیش آغاز می‌شود. جمعیت کمتر است، سخنان شیشکین میانه‌روانه‌تر، و محور گفت‌وگو «یافتن راه‌حل» است. اما در واقع، این آرامش پیش از طوفان است. پاسخ قاطع جمعیت- «تا زمانی که جیره‌ها افزایش نیابد، باز نمی‌گردیم»- نشان می‌دهد که کارگران اکنون از مطالبه‌ی محدود به چانه‌زنی بر سر نان، عبور کرده‌اند. آنچه این روز را از روزهای پیش متمایز می‌کند، استحاله‌ی اعتصاب از کنش صنفی به جنبشی با بار اخلاقی و حیثیتی است.

گرا دوسوف با هشدار درباره‌ی سقوط بهره‌وری، به شکلی ضمنی ساختار منطقی دولت شوروی را به چالش می‌کشد: اگر تولید وابسته به نیروی کار است، چگونه می‌توان با گرسنگی دادن به کارگران از آنان انتظار کار داشت؟

چرنوف نیز با تصویر شاعرانه‌ی خود- «گل‌های ما، کودکانمان، از گرسنگی پژمرده خواهند شد»- اعتصاب را از سطح مادی به سطح عاطفی و اخلاقی ارتقا می‌دهد. این استعارهٔ maternal، نشانه‌ای است از محوریت زنان در تداوم اعتصاب و در عین حال، تبدیل مبارزه به دفاع از حیات جمعی.

از منظر مارکسی، این لحظه، بیانگر گذار از «آگاهی در خود» به «آگاهی برای خود» است: کارگران، که ابتدا برای جیره‌ی بیشتر می‌جنگیدند، اکنون در مقام سوژه‌ای تاریخی درمی‌یابند که در نظامی که مدعی نمایندگی‌شان است، هیچ صدایی ندارند. ناتوانی بوروکراسی در پاسخ به تلگرام‌ها و بی‌خبری شوراهای خود بحران، شکاف میان دولت و پرولتاریا را آشکار می‌کند.

در این بستر است که ایدهٔ «راهپیمایی گرسنگی» زاده می‌شود؛ اقدامی که در ظاهر حرکتی اعتراضی برای نان است، اما در واقع، نخستین شکل از تظاهرات سیاسی خودانگیخته در دل نظام شوروی به‌شمار می‌رود. شیشکین، که تا آن لحظه می‌کوشید جنبش را در چارچوب‌های قانونی نگه دارد، حال به ضرورت شکستن این چارچوب‌ها پی می‌برد. دعوت او به حرکت «به سوی کارگران ایوانوو» در واقع دعوت به همبستگی طبقاتی و خروج از انزوای محلی است؛ همان چیزی که رژیم از آن بیش از هر چیز بیم داشت.

در عین حال، چرنوف با نارضایتی از شیوه‌ی تصمیم‌گیری، بعد دیگری از پویایی جنبش را برملا می‌کند: تضاد میان دموکراسی شورایی واقعی (مبتنی بر بحث و اجماع) و دموکراسی کاریزماتیک که زیر سایه‌ی نفوذ رهبران می‌ایستد.

تصویب راهپیمایی، هرچند با رأی اکثریت صورت گرفت، در واقع نشانگر سلطه‌ی گفتمان شیشکین بود؛ او که از مشروعیت توده‌ای خود برای پیشبرد تصمیمی رادیکال بهره برد، تصمیمی که جنبش را وارد فاز رویارویی آشکار با دولت می‌کرد.

در نهایت، روز ۱۳ آوریل را می‌توان نقطه‌ای دانست که در آن اعتصاب نان بدل به اعتراض حیثیت می‌شود؛ لحظه‌ای که پرولتاریای گرسنه، خود را نه قربانی سوءمدیریت اقتصادی، بلکه سوژه‌ای تاریخی در برابر اقتدار دولتی می‌بیند که به نام او سخن می‌گوید اما علیه او عمل می‌کند.

چهارشنبه، ۱۳ آوریل ۱۹۳۲

صبح روز پس از جلسه بی‌نتیجه، شیشکین گروهی از کارگران را به میدان اصلی شهر برد؛ چند هزار نفر در انتظار او بودند. به سبب برپایی بازار کولخوز و فضای پرتنش عمومی، جمعیت نسبت به روزهای گذشته کمتر بود.

شیشکین سخنانش را با لحنی جدی آغاز کرد:

«باید به نتیجه‌ای برسیم. نمی‌توانیم بی‌هدف درجا بزنیم... حال چه باید بکنیم؟»

کارگران پاسخ دادند: «تا وقتی جیره‌ها افزایش نیابد، سر کار نخواهیم رفت!»

شیشکین تأیید کرد: «پس اعتصاب ادامه دارد.»

چند زن در حمایت از خواسته‌های کارگران سخن گفتند. گرادوسوف هشدار داد که کاهش جیره‌ها بهره‌وری و مزدها را پایین می‌آورد و با تهدیدی پوشیده افزود:

«اگر مقامات شوروی امتیازی ندهند، ناچار به اقدامات جدی‌تری خواهیم شد.»

چرنوف نیز خبر داد که مدیریت کارخانه تصمیم به تلافی گرفته است و کارگرانی که برای دریافت دستمزد مراجعه نکنند، ممکن است حقوقشان را از دست بدهند یا اخراج شوند.

او اما جمعیت را به مقاومت فراخواند:

«می‌توانیم دستمزد بگیریم، اما تا وقتی جیره‌ها زیاد نشود، دست از اعتصاب نمی‌کشیم. اول ماه مه نزدیک است، گل‌های بهاری خواهند شکفت، ولی گل‌های ما- کودکانمان- از گرسنگی پژمرده می‌شوند.»

چرنوف برای پی‌گیری تلگرام به همراه شیشکین میدان را ترک کرد. شورای شهر از ماجرا بی‌خبر بود، اما کارمندان پست تأیید کردند که پیام فرستاده شده است. بازگشت آنان با استقبال جمعیت روبه‌رو شد.

آنانیف برای کاستن از ناامیدی مردم خبر داد که قیمت مواد غذایی در تعاونی و غذاخوری کارخانه کاهش یافته است- شیر تا ۶۷ درصد ارزان‌تر شده. همچنین افکار عمومی همچنان پشت اعتصاب ایستاده بود. بعدها یکی از اهالی، ایگناتی ماتروسوف، گفت:

«همه معتقد بودیم با آن جیره‌ها نمی‌شود زنده ماند.»

همسر شیشکین نیز در کارگاه آهنگری خطاب به کارگران گفت:

«شوهرم برای مردم رنج می‌برد، مراقب باشید او به زندان نیفتد.»

همین سخنان خشم مردم نسبت به مقامات را بیشتر کرد. فعالان توانستند حمایت جمع را برای بازرسی اجباری کارگاه‌ها جلب کنند تا اگر بافندگانی به کار واداشته شده‌اند، آزاد شوند. اما گروهی که قصد ورود به کارخانه داشتند ناکام ماندند، زیرا درها قفل و محل مهر و موم شده بود.

این رویدادها جنبش را رادیکال‌تر کرد. ایده «راهپیمایی گرسنگی» که از چند روز پیش مطرح بود، این بار با حمایت گسترده روبه‌رو شد. شیشکین، همراه گرادوسوف و خودیاکوف، آن را پاسخی به بن‌بست سیاسی دانست.

او گفت:

«چون مقامات حاضر به دیدار با ما نیستند، باید به سوی کارگران ایوانوو برویم و از آنان نان بخواهیم.» در بحثی که پس از آن درگرفت، بسیاری از حاضران از ایده‌ی راهپیمایی حمایت کردند، و چند نفر نیز مخالفت ورزیدند. در نهایت، شیشکین خواستار رأی‌گیری شد و اکثریت قاطع موافقت خود را اعلام کردند. هرچند روند تصمیم‌گیری در ظاهر دموکراتیک به نظر می‌رسید، اما چرنوف بعدها از نحوه اتخاذ این تصمیم ابراز نارضایتی کرد:

«برخی از کارگران گفتند ضرورتی ندارد در راهپیمایی گرسنگی شرکت کنیم، اما شیشکین موضوع را به رأی عمومی گذاشت و اکثریت رأی به برگزاری آن دادند. نه فقط کارگران، بلکه همه‌ی حاضران - احتمالاً حتی چند نفر از لیشتنسی‌ها - به این تصمیم رأی مثبت دادند. به باور من، برگزاری این راهپیمایی نه نتیجه‌ی اشتباه کارگران، بلکه ابتکار شیشکین و گرادوسوف بود؛ این دو بیش از همه کارگران را تحریک کردند. اگر یکی از آنان گفته بود که چنین اقدامی لازم نیست، یقین دارم که هیچ راهپیمایی‌ای صورت نمی‌گرفت.»

با آنکه روایت چرنوف لحنی هیجانی دارد، نباید چندان به آن تکیه کرد: او در بیشتر مدت این رخدادها حضور نداشت و شدت یأس و درماندگی کارگران را تا روز ششم ناآرامی‌ها دست‌کم گرفته است. البته شیشکین و گرادوسوف سخنورانی توانا بودند، اما تصمیم‌نهایی از آن کارگران بود.

اگرچه حضور لیشتنسی‌ها می‌توانست به رأی‌گیری رنگ و بوی دیگری بدهد، نفوذ آنان اندک بود، زیرا کارگران عموماً به آن‌ها با دیده‌ی تردید می‌نگریستند. پس از تصویب تصمیم حرکت به سوی ایوانوو، گرادوسوف - به گفته‌ی خودش، از سر «دلسوزی برای کارگران» - از جمع خواست «برای مسیر، نان و ظرف غذا آماده کنند.»

شیشکین نیز برای تقویت بُعد اخلاقی اعتراض، مشارکت خانواده‌داران، و دشوارتر شدن سرکوب از سوی مأموران، پیشنهاد کرد که «کودکان خود را هم همراه بیاورند».^{۱۳}

تا عصر، جلسه اعتصاب‌کنندگان پایان یافت. عده‌ای به بازار رفتند، برخی به کارخانه‌ها بازگشتند تا خبر راهپیمایی را پخش کنند، و بیشترشان به خانه رفتند تا برای حرکت سی کیلومتری به سمت مرکز استان آماده شوند.

در همین زمان، خبر راهپیمایی به دستگاه امنیتی (او.گ.پ.او) رسید. طبق معمول، شبانه موج نخست بازداشت‌ها آغاز شد: هدف، رادیکال‌ترین رهبران اعتصاب بودند - از جمله خودیاکوف، بازنشسته‌ای به نام ماتروسوف، یک لیشتنسی به نام آندریانوف، و سه کفاش ناراضی که در جریان اعتراض‌ها فعال بودند.

تصمیم به «راهپیمایی گرسنگی» مرحله‌ای تازه در تقابل میان کارگران و مقامات بود. با انتقال اعتراض از محیط کارخانه به فضای عمومی، احتمال پیوستن دهقانان ناراضی بالا رفت؛ و انتخاب ایوانوو به عنوان مقصد، نشانه‌ای از تهدید اعتصابی گسترده‌تر بود. اگر همان‌گونه که گزارش کمیسیون کنترل آی.پ.او نشان می‌دهد، مقامات گمان داشتند شیشکین در پی پیوند با اعتصاب‌کنندگان شهرهای دیگر است، آنگاه این تصمیم را باید نشانه‌ی غلبه‌ی جناح رادیکال در جنبش دانست.

پیش از رأی‌گیری، مقامات تمایلی به پذیرش مطالبات کارگران نشان نمی‌دادند؛ اما پس از آن، امکان مصالحه کمتر و احتمال درگیری بیشتر شد. با این حال، راهپیمایی در عمل کمتر از آنچه انتظار می‌رفت تهدیدآمیز بود، زیرا طراحان آن تمایلی به اقدامات افراطی یا شورشی گسترده‌تر - چه شهری و چه روستایی - نداشتند.

شیشکین بعدها به تردیدهای شخصی خود درباره‌ی گسترش پایگاه اجتماعی اعتصاب اذعان کرد:

«در نتیجه‌ی اعتصاب، کارخانه‌ها تعطیل شدند. اگر راهپیمایی به‌صورت سازمان‌یافته و نه خودجوش انجام می‌گرفت، بدون تردید تنش اجتماعی بالا می‌گرفت؛ اما چنین نشد، زیرا شرکت‌کنندگان دیدگاه‌های متفاوتی داشتند. وقتی کارگران از من خواستند هدایت راهپیمایی را بر عهده بگیرم، نپذیرفتم. به نظرم اگر واقعاً می‌خواستم پیشرو این حرکت باشم، باید به کارگران معترض باتلاق‌های تورب می‌پیوستیم - و چنین امکانی

۱۳. درباره‌ی استفاده‌ی راهبردی از کودکان در اعتراضات طبقات فرودست بنگرید به: باربارا آلپرن اینجل، «زنان، مردان و زبان‌های مقاومت دهقانی، ۱۸۷۰-۱۹۰۷»، در فرهنگ‌ها در گذار: ارزش‌ها، کنش‌ها و مقاومت‌های طبقات فرودست در روسیه‌ی امپراتوری متأخر، به‌کوشش استیون پی. فرانک و مارک دی. اشتاینبرگ، پرینستون، ۱۹۹۴.

هم وجود داشت. در آن صورت احتمالاً ایوانوو در تاریکی فرو می‌رفت. برخی در میان جمعیت فریاد می‌زدند که باید به کارگران تورب یا حتی دهقانان بپیوندیم، اما در نهایت تصمیم مشخصی در این باره گرفته نشد.^{۱۴} تمایل شیشکین برای محدود کردن حضور غیرکارگران بازتاب همان رویکرد محتاطانه‌اش نسبت به راه‌پیمایی بود. افزون بر این، به نظر می‌رسد موج بازداشت‌های سازمان امنیت (او.گ.ب.او) نیز او را بیمناک کرده بود- چنان‌که در طول اعتصاب مدام لباس عوض می‌کرد تا مأموران را گمراه کند. با این حال، در پایان دیدگاه او پیروز شد: با وجود درخواست‌های مکرر کارگران برای جلب حمایت گروه‌های اجتماعی دیگر، هدف رسمی «راه‌پیمایی گرسنگی» همچنان ملاقات با کارگران ایوانوو در «کاخ کار» و درخواست همبستگی از آنان باقی ماند.

پنج‌شنبه ۱۴ آوریل - یکشنبه ۱۷ آوریل

روز بعد، حدود سه هزار معترض در میدان اصلی گرد آمدند. بسیاری از زنان، کودکان خود را نیز همراه آورده بودند و با فریادهایی که سکوت صبح را می‌شکست، می‌گفتند: «چیزی برای خوردن نداریم!» و «تاچاریم به ایوانوو برویم!»

در ساعت هشت صبح، شیشکین نظم جمعیت را برقرار کرد و گفت:

«حال که تصمیم گرفته‌ایم برویم، باید حرکت کنیم. دیگر جای تردید نیست. هر کس می‌خواهد چیزی برای خوردن داشته باشد، باید راهی ایوانوو شود.»

در این میان، زنی خواستار آزادی خودیاکوف شد، اما شیشکین که از آن فرد تندرو دل خوشی نداشت، مخالفت کرد و گفت:

«بازداشت خودیاکوف مسئله مقامات است؛ کارگران نباید در آن دخالت کنند.»

واخروسکی که نشانه‌هایی از دودلی را در میان جمعیت می‌دید، بار دیگر به مخالفت برخاست:

«راه‌پیمایی گرسنگی تصمیم خردمندانه‌ای نیست. باید بمانیم و منتظر پاسخ شویم.»

این سخن موج تازه‌ای از بحث را برانگیخت. شیشکین در پاسخ گفت:

۱۴. منابع موجود تأیید نمی‌کنند که کارگران باتلاق‌های استخراج تورب در آن زمان در اعتصاب بوده‌اند؛ باین‌حال، آنان در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۱ بارها علیه شرایط وخیم کار و زندگی اعتراض کردند و احتمالاً از فراخوان‌های همبستگی حمایت می‌کردند.

«رفقا، تاکنون پاسخی نگرفته‌ایم، پس باید به ایوانوو برویم؛ در غیر این صورت هیچ نتیجه‌ای نخواهیم گرفت.»
و افزود:

«اکنون که اعتراض را آغاز کرده‌ایم، باید آن را تا پایان ادامه دهیم.»

پس از سخنان او، دیگران - از جمله آندانیف و چرنوف، از حامیان راه‌پیمایی - نیز به نوبت سخن گفتند. با این همه، پیش از رأی‌گیری نهایی، شیشکین بار دیگر تأکید کرد:

«رفقا، من مسئولیت این راه‌پیمایی گرسنگی را بر عهده نمی‌گیرم؛ سرنوشت خودتان را خودتان تعیین کنید.»

در نهایت، آنچه پشتیبانی از راه‌پیمایی را تقویت کرد، نه سخنرانی‌ها، بلکه رفتار مقامات بود. کمیته‌ی حزبی (رایکم) با رد درخواست شیشکین و یکی از زنان کارگر برای سخنرانی در جمع معترضان، فاصله‌ی خود از مردم را بیشتر کرد. آنان اعتصاب‌کنندگان را آشکارا «عناصر ضدانقلابی» خواندند و هم‌زمان، برای نمایش اقتدار، به اعضای کومسومول دستور دادند در شهر با پرچم و سرود رژه بروند.

رفتار مقامات، به شکلی متناقض، موجب شد که مخالفان راه‌پیمایی نتوانند موضع خود را به‌درستی توجیه کنند. گرادوسوف بعدها اعتراف کرد:

«اگر آن اشتباهات تاکتیکی از سوی مقامات رخ نمی‌داد، شاید توده‌ی کارگران هرگز درخواست راه‌پیمایی برای غذا را مطرح نمی‌کردند.»

سرانجام، اعتصاب‌کنندگان با بلند کردن دست‌های خود، تصمیم نهایی را تأیید کردند. حدود ساعت یازده صبح، صف‌هایی شش‌نفره تشکیل شد که چندان دوام نیاورد و به‌زودی نظم از میان رفت؛ جمعیت بی‌قرار به‌سوی نخستین توقفگاه، جویباری در غرب تیکوو، حرکت کرد. بسیاری از مخالفان، همچون واخروسکی، خیلی زود در برابر اراده‌ی جمع تسلیم شدند و به صفوف پیوستند، اما برخی دیگر را باید با اصرار تشویق می‌کردند. اعتصاب‌کنندگان به آندری سیروف - شیشکینف، کارگر ۴۱ ساله‌ی کارگاه رنگریزی، گفتند:

«در شأن تو نیست که عقب بمانی. تو خانواده داری و گرسنه‌ای؛ پس باید همراه ما بیایی.»

پ. آ. رومانوف، کارگر پنجاه‌ساله‌ی بخش کتان پاک‌کنی، زمانی به جمع پیوست که همکارانش او را به «بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت دیگران» متهم کردند. لاورنتیوا، کارگر نخ‌ریسی، نیز بعدها به یاد آورد که همسایگانش به او گفتند: «با بقیه به ایوانوو بیا!» و افزود: «آن قدر شور و اشتیاقشان زیاد بود که من هم رفتم، تا برای نان درخواست کنم.»

اما چه انگیزه‌ای باعث شد چنین جمعیت بزرگی در این حرکت شرکت کند؟ برای برخی، پس از یک هفته اعتراض بی‌ثمر در شهر خودشان، تنها راه باقی‌مانده آن بود که مستقیماً از کارگران ایوانوو - که هنوز جیره غذایی بهتری داشتند - یاری بخواهند. برای برخی دیگر، انگیزه بیشتر از سر کنجکاوی، روحیه ماجراجویی یا

حتی میل به تجربه یک سفر کارناوال گونه بود: دیدار با آشنایان، خرید نان از ایوانوو، یا صرفاً گذراندن روزی آفتابی در بهار.

بی تردید، خیزش تیکوو حال و هوایی از یک کارناوال مردمی داشت: وارونه سازی سلسله مراتب اجتماعی، عبور از مرزهای گفتار و رفتار رسمی، تمسخر فرهنگ قدرت، یادآوری نقش نمادین نان و کار جمعی، و نیز غلبه بر ترس.

اما در واقع، شرکت کنندگان نه در یک کمدی رابله ای، بلکه در تراژدی ای استالینیستی نقش آفرینی می کردند. باختین می نویسد: «هر کنش تاریخی جهان با همسرایي از خنده همراه بوده است.»^{۱۵} باید افزود: و با گریه نیز! در میان هزاران راه پیمایی کننده - به ویژه زنان و کودکان - فریاد شادی اندک بود و ناله ی رنج بسیار.

شگفت نیست که برخی کارگران از پیوستن به راه پیمایی خودداری کردند. از میان ۱۵۰۳ کارگری که آن صبح موظف به کار بودند، ۶۲۸ نفر (۴۱/۷ درصد) در محل کار حاضر شدند. بسیاری از آنان وفاداران حزبی بودند، اما برخی دیگر همان اعتصاب کنندگانی بودند که پس از گرایش جنبش به سوی رادیکالیسم - و در نتیجه افزایش خطر - کناره گرفتند.

هرچند نمی توان با اطمینان کامل به گفته های کومسومول مالوف استناد کرد، اما احتمالاً درست می گفت هنگامی که اظهار داشت برخی کارگران، سخنان ضدشوروی خودیاکوف و تصمیم شیشکین برای حرکت به سوی ایوانوو را «دیوانگی» می دانستند.

گرادوسوف - که برخی شاهدان او را از محرکان اصلی راه پیمایی معرفی کرده اند - بعدها اعتراف کرد که حتی پس از آغاز حرکت نیز همچنان دچار تردید بود:

«در طول جاده با احساسی از بی اعتمادی و نگرانی قدم می زدم. در ذهنم می گذشت که این راه پیمایی سرانجامی جز شکست ندارد. برای من، این نه یک "راه پیمایی گرسنگی"، بلکه "راه پیمایی سوزانین [خودکشی]" بود - حرکتی به سوی نابودی دسته جمعی.»

او که می دانست کمیته ی حزبی (رایکم) در صورت وقوع هرگونه آشوب، او را مقصر خواهد شناخت، از پیامدهای احتمالی در مسیر بیم داشت و پیوسته بر حفظ نظم تأکید می کرد. با وجود بی میلی اش به رهبری، در نهایت

۱۵. درباره مفهوم «کارناوال» بنگرید به:

پم موريس (ویراستار)، خوانش باختین: گزیده هایی از نوشته های باختین، مدودف و ولوشینوف، لندن، ۱۹۹۴، صفحات ۱۹۹ - ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۲۰-۲۲۱، ۲۲۵-۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۴.

با اصرار پیروانش در صفوف پیشین، در کنار شیشکین قرار گرفت. بدین ترتیب، کنترل جنبش همچنان در دستان رهبران باقی ماند.

شیشکین گاه به کسانی که از جمع عقب می‌ماندند، با تندی هشدار می‌داد: «حرکت کنید! بروید! عقب نمانید!» اما در عین حال، می‌کوشید تا حد امکان در مرکز توجه نباشد:

«پس از رأی‌گیری دوم، جمعیتی دو تا سه هزار نفری از اعتصاب‌کنندگان تصمیم گرفتند "راه‌پیمایی گرسنگی" به سوی ایوانوو را برای مطالبه‌ی بازگرداندن سهمیه‌ی نان به سطح ماه مارس برگزار کنند. من با مردم احساس همدلی کردم، نمی‌خواستم مانند ترسوها کنار بمانم، و بنابراین به آن‌ها پیوستم... هرچند بدون مشارکت فعال.» ترس شیشکین از «از دست دادن آبرو» نشان می‌دهد که احتمالاً تصورات فرهنگی درباره‌ی مردانگی - لزوم نشان دادن شجاعت، پایداری و حمایت از اعضای «ضعیف‌تر» جامعه - در تصمیم بسیاری از کارگران برای پیوستن به این راه‌پیمایی دشوار نقشی تعیین‌کننده داشت.

کاروان چند هزارنفری از حومه‌ی شهر گذشت، با عابران سواره روبه‌رو شد، راه را برای همراهان تازه باز کرد و تنها توقف آن روز را در روستای کوچکی به نام لیفانوو انجام داد. این توقف هم از سر خستگی بود و هم به دلیل شایعاتی که (بعدها نادرست از آب درآمدند) مبنی بر حرکت مقامات دولتی برای گفت‌وگو با راه‌پیمایان.

در این میان، نوزده کارگر جوان به رهبری چرنوف و واخروسکی وارد آسایشگاهی شدند و با گستاخی از خدمتکار خواستند برایشان غذا بیاورد:

«ما در راه‌پیمایی گرسنگی به سوی ایوانوو هستیم... باید برایمان ناهار بیاوری. صورت‌حساب را هم بده به کمیته‌ی حزب بلشویک (رایکم)!»

خدمتکار، که کارفرمایش - یکی از بلشویک‌های قدیمی - همان صبح با نگاهی سرد از کنار جمعیت گذشته بود، آن‌ها را شناخت و غذا برایشان آورد. نود دقیقه بعد، راه‌پیمایی از سر گرفته شد.

فضا سنگین و جدی بود. شرکت‌کنندگان، فرسوده از ماه‌ها کمبود و یک هفته اعتراض، در سکوت به پیش می‌رفتند، در اندیشه‌ی سرنوشت خود فرو رفته بودند، گاه بی‌صدا گریه می‌کردند، از کودکان مراقبت می‌کردند و منتظر حادثه‌ای نامعلوم بودند. رهبران نیز خسته و از پا درآمده بودند: نه نقشه‌ای می‌کشیدند، نه سرود می‌خواندند، و نه دهقانان را به شورش فرا می‌خواندند.

با این حال، حرکت کاملاً خالی از خودانگیختگی نبود. زنی از میان جمعیت بر سکویی موقت ایستاد و هدفشان را برای عابران کنجاو توضیح داد:

«کار برای کارگران بسیار سخت است، دستمزدها ناچیز است. ما گرسنه‌ایم و می‌خواهیم کالاها ارزان و فراوان باشد.»

سخنان او چند دهقان- همراه با فرزندانشان- را برانگیخت تا به صفوف راه‌پیمایان بپیوندند.

در نقطه‌ای دیگر، چند کارگر به سیمون دوریانتچیکوف، صاحب پیشین یک شرکت بازرگانی و کارگاه رنگریزی، اعتراض کردند:

«تو چرا اینجایی، لیشتنس؟ ما برای نان می‌رویم، نه برای شما. به لیشتنسی‌ها نیازی نداریم!»

پیرمرد بدون واکنش به راه خود ادامه داد و دیگر کسی او را به چالش نکشید. با این حال، سازمان‌دهنده اعتصاب، سمینوف، بعدها شهادت داد که حضور دوریانتچیکوف نشانه‌ای بود از آنکه «لیشتنسی‌ها و افراد طبقات سابق می‌خواستند ناراضی‌های کارگران را برای مقاصد خودشان مصادره کنند»، نگرانی‌ای که شیشکین نیز داشت.

حضور اعضای پیشین «طبقات بهره‌کش» به اعتراض رنگ و بوی سیاسی می‌داد؛ موضوعی که برخی کارگران را نگران می‌کرد و، مهم‌تر از آن، بخت موفقیت جنبش را کاهش می‌داد. در مقابل، اعتصاب‌کنندگان خشم بیشتری نسبت به «کمونیست‌هایی که همراهشان بودند» نشان دادند، تا آنجا که گرادوسوف ناچار شد برای حفاظت از آنان مداخله کند.

درگیری‌هایی نیز با نیروهای امنیتی رخ داد. در یکی از تقاطع‌های راه‌آهن نزدیک تیکوو، مأموران او.گ.پ.او (OGPU) کوشیدند راه جمعیت را ببندند، اما از پس حجم و شدت آن برنیامدند. تلاش‌هایی برای بازداشت رهبران صورت گرفت؛ با کمک باگاژکووا و دیگران، شیشکین چهار بار مأموران مسلح را عقب راند.

با وجود خستگی و اضطراب، کاروان راه‌پیمایان سرانجام در اواخر بعدازظهر به روستاهای حاشیه‌ی غربی ایوانوو رسید. مقصد نهایی آنان «کاخ کار» بود، اما مسیر توسط گروه‌هایی از کمونیست‌ها و اعضای کومسومول — متشکل از کارگران و دانشجویان — که به دستور مقامات استانی بسیج شده بودند، مسدود گردید. فرماندهی این نیروها بر عهده‌ی نیکولای کوبیاک، رئیس کمیته اجرایی ایوانوو (IPO)، عضو آب‌کوم و کمیته مرکزی حزب، و از بلشویک‌های قدیمی بود. با پشتیبانی پلیس، نیروهای تحت امر او به تبلیغ و متقاعدسازی میان راه‌پیمایان پرداختند و سرانجام توانستند آنان را سوار قطار مسافرتی خالی‌ای کنند که برای همین منظور مصادره شده بود.

برای بازداشت رهبران اعتصاب، مقامات به ترفندهای مختلفی متوسل شدند. گرادوسوف در حالی که مشغول گفت‌وگو با یکی از کمونیست‌های ایوانوو بود، ناگهان با فریاد نامش از پشت سر مواجه شد؛ وقتی برگشت تا ببیند چه کسی صدایش زده، شناسایی و بی‌درنگ دستگیر شد. شیشکین، چرنوف، واخروفسکی، باگاژکووا و چند تن دیگر که خطر را احساس کرده بودند، از میان جمعیت بیرون رفتند، با پلیس درگیر شدند و به سوی جنگل گریختند.

در همین زمان، سمینوف از هوادارانش خواست که حلقه محاصره را بشکنند و به سوی کاخ کار حرکت کنند. هرچند آنان توانستند از دستگیری او جلوگیری کنند، اما در برابر قدرت برتر مقامات ناتوان ماندند و نتوانستند

دعوت او را عملی سازند. افزون بر گرادوسوف، گروهی از کارگرانی که صرفاً به دلایل شخصی رهسپار ایوانوو بودند نیز توسط مأموران او.گ.پ.او بازداشت شدند. قطار، بازماندگان را به تیکوو بازگرداند و در آنجا پیاده کرد. هم‌زمان، شماری از راه‌پیمایانی که پیاده در راه بازگشت بودند، در پلگوسوو توسط نیروهای سواره متوقف و بازداشت شدند. باین‌حال، شیشکین و چرنوف خوش‌اقبال‌تر بودند: پس از گفت‌وگو درباره‌ی وقایع روز، در میان توده‌ای از کاه پنهان شدند و همان‌جا به خواب رفتند. صبح روز بعد، زنی دهقان که با آنان احساس همدردی می‌کرد، برایشان صبحانه آورد و داستان حیرت‌انگیزشان را شنید.

وقتی حدود ساعت یک بعدازظهر به تیکوو بازگشتند، گروهی از زنان کارگر را در برابر ساختمان اداره‌ی منطقه‌ای او.گ.پ.او دیدند. چرنوف ایستاد تا ماجرا را برایشان بازگو کند، در حالی که شیشکین با جسارت مأمورانی را که او را زیر نظر داشتند، به تمسخر گرفت:

«اگر می‌خواهند مرا بگیرند، بگذار دستگیرم کنند! اما اگر نیمه‌شب بیایند، آن وقت یا مرا خواهند کشت، یا من یکی از آن‌ها را!»

سپس هر دو به حیاط مجتمع صنعتی رفتند، جایی که مقامات از کارگران خواسته بودند فوراً به اعتصاب پایان دهند. چرنوف، در حالی که چاقویی برداشت و چکمه‌های ورم کرده‌اش را از پا بیرون می‌آورد، شنید که شیشکین - همچنان سرسخت و خسته اما واقع‌گرا - به هوادارانش گفت:

«از آن‌جا که آن‌ها حاضر به عقب‌نشینی نیستند، ما باید کوتاه بیاییم.»

کارگران با بی‌میلی پذیرفتند و به پایان اعتصاب رأی دادند. چند ساعت بعد، ۲۲۰۰ نفر کار خود را از سر گرفتند. تا ۱۶ آوریل، «اکثریت قاطع» کارکنان مجتمع دوباره مشغول به کار شدند و روز بعد اعتراضات «به‌طور کامل خاتمه یافت.»

او.گ.پ.او سه گروه را هدف بازداشت و بازجویی قرار داد: نخست، رهبران اعتصاب؛ دوم، راه‌پیمایانی که با قطار به تیکوو بازنگشته بودند؛ و سوم، عناصر «بیگانه با طبقه» - به‌ویژه لیشتنسی‌های سابق یا کنونی - که به هر نحوی در تظاهرات نقش داشتند.^{۱۶}

۱۶. بازداشت‌ها میان ۱۴ تا ۲۱ آوریل ۱۹۳۲ انجام شد. (مقامات، از بیم برانگیخته‌شدن شورش تازه، شیشکین و چرنوف را در آخرین مرحله بازداشت کردند.) بیشتر بازداشت‌شدگان پس از بازجویی آزاد شدند، اما متهمان اصلی چندین بار تحت بازداشت و بازجویی قرار گرفتند. کیفرخواست‌ها ظرف دو ماه صادر شد و دادگاه او.گ.پ.او در ۲ ژوئیه ۱۹۳۲ احکام نهایی را اعلام کرد (راسمن، مقاومت کارگران در دوران استالین).

هرچند برخی از زنان نیز برای بازجویی فراخوانده شدند، شواهدی از پیگرد قضایی آنان در دست نیست؛ امری که چندان غیرمنتظره نبود، زیرا در آن سال‌ها، زنانِ اعتصاب‌کننده‌ای که مرتکب خشونت نمی‌شدند، معمولاً از تعقیب کیفری مصون می‌ماندند.^{۱۷}

بهای سرکوب برای «مجرمان» سنگین بود. شیشکین و خودیاکوف، که تا واپسین لحظه از اعتصاب دفاع کرده بودند، به قزاقستان تبعید شدند. گرادوسوف و چرنوف، که بعدتر حاضر شدند در برابر مقامات اعتراف کرده و اعتصاب را محکوم کنند، از اقامت در منطقه‌ی ایوانوو (IPO) و سایر مراکز پرجمعیت کشور محروم شدند. لیشتنسی آندریانوف به نووسیبرسک تبعید گردید و چهار کفاش معترض- که ناگهان دریافتند از «فرزندان عناصر سابق» محسوب می‌شوند- به اردوگاه‌های کار اجباری کانال دریای سفید فرستاده شدند. تمامی این مجازات‌ها سه سال به طول انجامید.^{۱۸}

قیام تیکوو در ۹ آوریل ۱۹۳۲، پس از ماه‌ها کشمکش بر سر دستمزدها، کمبود مواد غذایی، وخامت شرایط کار و زندگی، به شکلی خودجوش آغاز شد. علت بی‌واسطه آن، ناتوانی مقامات محلی در توجیه اجرای جیره‌بندی تازه‌ای بود که در میان کارگران به «جیره‌ی گرسنگی» معروف شده بود. کارگران- به‌ویژه آنان که خانواده داشتند- به‌درستی خطر را احساس کردند و هنگامی که درخواست‌های مکررشان برای مذاکره از سوی مقامات رد شد، خشم عمومی فوران کرد.

در این میان، شیشکین که دیدگاه اکثریت را بازتاب می‌داد، به تأثیرگذارترین رهبر جنبش بدل شد. او با تأکید بر این که اعتصاب تنها یک هدف دارد، برای بسیاری از کارگرانی که هنوز به نظام شوروی باور داشتند اما از شرایط موجود به ستوه آمده بودند، به نماد مقاومت تبدیل گشت. شیشکین، طرفدار پایداری و میانه‌روی، کوشید اعتصاب را در چارچوبی عملی نگه دارد و از لغزیدن آن به سوی رادیکالیسم جلوگیری کند. او هرگز از باور خود به ضرورت مقاومت طبقاتی عقب ننشست:

«من معتقدم اعتصاب ضروری بود و آن را تنها شکل درست اعتراض جمعی کارگران در برابر کاهش جیره‌ها می‌دانم.»

او همچنین با طعنه به یکی از سیاست‌های لغوشده‌ی دستمزدها، نظام تازه‌ی نابرابر توزیع را محکوم کرد:

۱۷. مصونیت نسبی زنان از پیگرد قضایی، از جمله عواملی بود که سبب می‌شد زنان روس در مقایسه با مردان، حضور پررنگ‌تری در شورش‌ها و ناآرامی‌های طبقات فرودست داشته باشند (انجل، «زنان، مردان و زبان‌های مقاومت دهقانی»، صص. ۴۱-۴۴، ۴۷، ۵۳).

۱۸. راسمن، مقاومت کارگران در دوران استالین. متهمان بر اساس ماده ۵۸ بند ۱۰ و ماده ۵۹ بند ۲ قانون جزایی محکوم شدند؛ موادی که هرگونه گفتار یا رفتار «ضد شوروی» و «ضدانقلابی» را ممنوع می‌کردند (قانون جزایی جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه: ویرایش ۱۹۲۶ با اصلاحات تا ۱ ژوئیه ۱۹۳۱ [مسکو، ۱۹۳۱]).

«به نظر من در امور معیشتی باید برابری برقرار باشد، زیرا همه به یکسان کار می‌کنند.»

در این دیدگاه، شیشکین پژواکی از مواضع تندتر خودیاکوف، رهبر رادیکال اعتصاب، داشت. خودیاکوف در بازجویی خود گفت:

«با این سطح از تأمین مواد برای کارگران، زندگی ناممکن است. توزیع تفکیک‌شده‌ی کالا میان کارگران کاملاً ناعادلانه است، زیرا از نظر نیازهای اساسی، همه یکسان‌اند.»

با وجود هم‌سویی در انتقاد از سیاست‌های استالین - از جمله صنعتی‌سازی اجباری و جمعی‌سازی کشاورزی - شیشکین و خودیاکوف درباره‌ی مشروعیت «قدرت شوروی» اختلافی بنیادین داشتند. هر یک، بر پایه‌ی تجربه‌ی زیسته و مسیر شخصی خود، به درکی متفاوت از رژیم رسیده بود. خودیاکوف، که سه دهه در جنبش کارگری فعال بود، هرگز از ایدئالیسم نخستین خود دست نکشید و همین باور او را در برابر حاکمیت بلشویکی قرار داد. در مقابل، شیشکین - هجده سال جوان‌تر از او و از کهنه‌سربازان پیروز ارتش سرخ در جنگ داخلی - با وجود همه‌ی نارضایتی‌ها، وفاداری‌اش را به دولت حفظ کرد، هرچند در سال‌های نخستین برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اول دریافت‌ه بود که رژیم از «اهداف اولیه‌ی انقلاب» منحرف شده است.^{۱۹}

شیشکین دوبار جان خود را به خطر انداخت: بار نخست در راه استقرار دیکتاتوری نوپای پرولتاریا، و بار دوم در دفاع از کارگرانی که زیر فشار سیاست‌های اقتصادی استالینیستی رنج می‌کشیدند. او میان این دو موقعیت هیچ تضادی نمی‌دید، زیرا باور داشت در هر دو حال از طبقه‌ی کارگر در برابر نخبگان ستمگر حمایت می‌کند. از دید او، تنها لغزشش در دوران جنگ داخلی همکاری موقتی با آنارشیست نستور ماخنو بود، و در ماجرای تیکوو نیز آن بود که اجازه داد مخالفان حکومت شوروی در جنبشی که باید صرفاً اقتصادی می‌ماند نفوذ کنند:

«من، به‌عنوان فرمانده پیشین ارتش سرخ و یکی از شرکت‌کنندگان در جنگ داخلی، از طبقه‌ی کارگر برخاسته‌ام و بیست‌ویک سال در کارخانه کار کرده‌ام. وظیفه‌ی خود می‌دانم بگویم که در اوج اعتصاب، وقتی در رأس جمعیت ایستاده بودم و تنها خواهان بهبود شرایط اقتصادی کارگران بودم (زیرا با سیاست حزب در کاهش جیره‌ی غذایی مخالفم)، عناصر بیرونی مانند خودیاکوف - که گرایش‌های ضدانقلابی داشت - در میان جمع ظاهر شدند. آنان شعارهای سیاسی سر دادند و آشکارا از رژیم شوروی ناخشنود بودند. خطای من این بود که گذاشتیم اعتصاب در سطح منطقه گسترش یابد، به‌ویژه با راهپیمایی گرسنگی به سوی ایوانوو. مشکل اصلی این بود که لیشتنسی‌ها و دیگر نیروهای ضدشوروی از این جنبش برای تبلیغات خود استفاده کردند. بر این باورم که اعتصاب باید صرفاً با تکیه بر نیروی کارگران سازمان می‌یافت تا دیگران نتوانند در آن دخالت کنند. با وجود این کوتاهی، تأکید می‌کنم که ضدانقلابی نیستم، بلکه از نظر روحی خود را همدل با رنج کارگران می‌دانم. با این حال، از آن‌جا که اعتصاب به حکومت آسیب رساند، آماده‌ام تا مجازات قانونی خود را

۱۹. برای بررسی تفصیلی زندگینامه و دیدگاه‌های رهبران اعتصاب، نک راسمن، مقاومت کارگران در دوران استالین.

بپذیرم. اما نمی‌خواهم مرا آشوبگر بخوانند، زیرا همواره آماده‌ی دفاع از قدرت شوروی بوده‌ام. بنابراین از او.گ.پ.و می‌خواهم در تعیین مجازاتم تخفیف قائل شود.^{۲۰}

در شرایطی که هر گونه امکان اعتراض مشروع از مردم سلب شده بود، چه هواداران و چه مخالفان رژیم تنها یک راه در پیش داشتند: تظاهرات علنی علیه سیاست‌هایی که آنان را به قحطی تدریجی محکوم می‌کرد. ظهور یک اعتصاب نسبتاً منسجم، نه تنها ژرفای نارضایتی عمومی را آشکار می‌کرد، بلکه تا اندازه‌ی زیادی ریشه در سابقه‌ی دیرین مبارزات کارگری در منطقه‌ی ایوانوو داشت.^{۲۱} سنت‌های مقاومت در حافظه‌ی جمعی و اسطوره رسمی زنده ماندند و سال‌ها پس از انقلاب، به کارگران زبان و الگویی برای اعتراض در برابر مقام‌های بالادست بخشیدند.^{۲۲}

۲۰. APUFSKIO، پرونده ۷۹۵۱-p، صص. ۱۱-۱۲.

۲۱. به گفته‌ی جیمز سی. اسکات، کنش جمعی طبقات فرودست معمولاً واپسین راه‌چاره است و نشانه «یأس و درماندگی شدید» آنان به‌شمار می‌رود. نک: جیمز سی. اسکات، سلاح‌های ضعیفان: اشکال روزمره مقاومت دهقانی (نیو هیون، ۱۹۸۵)، ص. xvi.

۲۲. درباره‌ی سنت‌های مقاومت کارگری در تیکوو نک:

در میان چهره‌های اقتدارگرا، نفوذ چندانی بر اعتصاب‌کنندگان دیده نمی‌شد. هرچند شمار کمونیست‌ها در محیط کار اندک بود، اما برخورداری آنان از امتیازات ویژه، باعث می‌شد در چشم کارگران به‌صورت افرادی خودپسند و ریاکار جلوه کنند و هدف تمسخر قرار گیرند. از این‌رو، جز سرسخت‌ترین افراد، بیشترشان در جریان بحران رفتاری محتاطانه و خاموش در پیش گرفتند.

خواه از سر وفاداری به مافوق، خواه برای حفظ امتیازات یا اختلاف نظر در شیوهی اعتراض، حدود نود درصد اعضای حزب در محل کار خود ماندند، در حالی که تقریباً همه دیگران به اعتصاب پیوستند. باین‌حال، حتی در میان این گروه برگزیده نیز انضباط سست شده بود، و دست‌کم سی‌ویک کمونیست و سی‌وهفت عضو کومسومول در تظاهرات شرکت داشتند. این همراهی نیز مانع از خشم عمومی علیه آنان نشد: کسانی که اعتصاب را نکوهش می‌کردند، با فشارهای زبانی و گاه فیزیکی روبه‌رو شدند، و حتی آنانی که در کنار کارگران ایستاده بودند نیز از تحقیر و بدرفتاری در امان نماندند.^{۲۳}

بابیشف، کارخانه پنبه‌ای تیکوو، صص. ۱۲-۱۴، ۱۶-۲۷، ۳۱-۳۲، ۴۰؛

گ. ک. شوتوف، دو قرن در صف کارگران (پاروسلاول، ۱۹۸۷)، صص. ۱۸-۲۰، ۲۲-۲۵، ۲۷، ۳۰-۳۱، ۳۳، ۳۶؛

و دیوید پرتی، نه دهقان و نه پرولتاریا: کارگران منطقه ایوانوو-وزننسک، ۱۸۸۵-۱۹۱۰ (رساله دکتری، دانشگاه براون، در دست انتشار).

تا پایان نخستین برنامه پنج‌ساله، روحیه عمومی چنان فروپاشیده بود که اعتصاب تیکوو توانست بر موانع بسیاری غلبه کند. شیشکین، گرادوسوف، خودیاکوف، چرنوف، سیمیونوف، آنانیف، موکیوا، مالیوا و باگاژکوا، با وجود اختلاف‌نظرها و «بی‌اعتمادی»^۱ی که به گفته گرادوسوف میانشان وجود داشت، کارگران را از یک گردهمایی به گردهمایی دیگر رهبری کردند. رهبران اعتصاب به‌ندرت درباره راهبرد بحث می‌کردند و در موارد معدود گفت‌وگو، اغلب دچار اختلاف می‌شدند. آنان از پیش از محتوای سخنان کسانی که در برابر جمع سخن می‌گفتند آگاهی نداشتند، چه رسد به اختیار تأیید یا رد آن.

به‌طور خلاصه، ساختار رهبری اعتصاب ضعیف و واکنشی بود؛ ساختاری که در پاسخ به فشار مقامات (در جست‌وجوی مذاکره‌کنندگان و در نهایت قربانیان مسئول) و نیز به‌اقتضای نیاز کارگران (برای برگزیدن سخنگویان خوش‌بین و قابل اعتماد) شکل گرفت.

APUFSKIO، پرونده‌های p-۸۵۳۵، صص. ۹ پشت، ۲۵؛ p-۸۵۵۱، ص. ۸ پشت؛ و p-۸۵۸۳، جلد ۱، صص. ۵ پشت و ۱۰.

۲۳. GARF، پرونده ۳۷۴، فهرست ۲۷، سند ۱۹۸۸، صص. ۸۶-۸۸؛

TsDNIIO، پرونده ۳۲۷، فهرست ۴، سند ۳۶۶، ص. ۳۱؛

APUFSKIO، پرونده p-۸۵۳۵، ص. ۳۰ پشت؛ و پرونده p-۸۵۸۳، جلد ۱، ص. ۱۰ پشت؛

کوچنف، «یادداشت‌های روزانه»، ۱۷ آوریل ۱۹۳۲.

اعضای اتحادیه کارگری مجتمع بیش از دیگران با دغدغه‌های کارگران عادی همدلی نشان دادند. در نتیجه، ۱۷۰ نفر از ۴۷۷ عضو فعال اتحادیه (معادل ۳۵/۶ درصد) و نیمی از کادر «فاب‌گم» به اعتصاب پیوستند. هرچند نمایندگان اتحادیه در میان کمونیست‌ها از احترام بیشتری برخوردار بودند- با وجود هم‌پوشانی میان دو گروه- اما این امر به معنای درک اتحادیه به‌مثابه ابزاری برای دفاع از منافع طبقه کارگر نبود. از این‌رو، تنها شمار اندکی از اعتصاب‌کنندگان از موضع مدیر فاب‌گم در حمایت از مدیریت شگفت‌زده شدند.

بسیاری از نمایندگان اتحادیه آگاه بودند که وظیفه اصلی آنان مهار نیروی کار و تضمین تداوم تولید است؛ بنابراین، می‌کوشیدند کارگران را از حضور در خیابان بازدارند. باین‌حال، اقلیتی که از اعتصاب پشتیبانی کردند، انگیزه‌هایی چون همدردی با کارگران، ترس از بی‌اعتباری، یا تلاش برای دور نگه‌داشتن عناصر «ضد شوروی» از صحنه داشتند.^{۲۴}

ناخشنودی از مدیریت نیاز به توضیح چندانی نداشت. هرچند کارگران از سیاست‌های تدوین‌شده در مسکو ناراضی بودند، تا زمانی که مدیران به خواسته‌های آنان بی‌اعتنا نبودند، دست به اعتصاب گسترده نمی‌زدند. افزون بر فشار ناشی از کاهش جیره‌ها، تحقیرهای مکرر سرپرستان نیز برای آنان غیرقابل تحمل شده بود.

اعتصاب تیکوو از کارآمدی صاحبان قدرت چه چیزی نشان می‌دهد؟ اگر مسئله، کنترل رابطه مرکز و پیرامون باشد، آشکار است که سازمان‌های حزبی، دولتی و اتحادیه‌ای- با وجود ایفای نقش به‌عنوان «مکانیسم‌های انتقال»- در تحقق این کنترل ناتوان بودند. دستورات مسکو و ایوانوو برای توجیه مردم درباره کاهش جیره‌ها نادیده گرفته شد، زیرا دستگاه‌های تبلیغاتی از کار افتاده و سلول‌های حزبی دچار آشفتگی بودند.

مقامات در تمام سطوح از افشای سیاست جدید- چه رسد به دفاع از آن- در میان کارگران بیم داشتند. بدین‌سان، احکام مذکور پنهانی اجرا شد، شایعات به هراس انجامید، و تا هنگامی که فرصت جبران از دست رفت، هیچ اقدامی برای بهبود روحیه کارگران صورت نگرفت.

اگرچه مقامات تیکوو هرگز کنترل کامل اوضاع را از دست ندادند- برخلاف آنچه در همان هفته در ویچوگا رخ داد- ناگزیر شدند عرصه عمومی را به طبقات فرودست واگذار کنند و با توسل به روش‌های فرسایشی و سرکوب‌گرانه، در انتظار فروکش کردن بحران بمانند.^{۲۵}

در میان نهادهای موجود، مأموران ا.گ.پ.او (پلیس سیاسی شوروی) با وجود خشونت‌ورزی، کارآمد و قابل اتکا بودند و می‌توانستند در شرایط بحرانی نتیجه‌بخش عمل کنند؛ از این‌رو، اتکای رژیم به آنان طبیعی می‌نمود.

۲۴. GARF، پرونده ۳۷۴، فهرست ۲۷، سند ۱۹۸۸، ص. ۸۶؛

TsDNIIO، پرونده ۳۲۷، فهرست ۴، سند ۴۴۹، ص. ۱۶۱.

۲۵. درباره اعتصاب خشونت‌آمیز در ویچوگا، نک: راسمن، مقاومت کارگران در دوران استالین.

با این حال، نباید روایت رسمی نسبت دادن تقصیر اعتصابات به مقامات محلی را بی چون و چرا پذیرفت. آنان خود در موقعیتی دشوار قرار داشتند: پس از ماه‌ها اجرای سیاست‌های سرکوبگرانه دولتی، می‌دانستند که بیشتر گروه‌های اجتماعی با «انقلاب از بالا»ی استالین مخالفت دارند.^{۲۶}

در آستانه ناآرامی‌ها، کشاورزان مزارع اشتراکی را ترک می‌کردند، کارگران در برابر تشدید سیاست‌های کاری مقاومت می‌ورزیدند، و انتقاد از «دیکتاتوری پرولتاریا» و عملکرد آن - به‌ویژه در پویاترین فضاهای غیررسمی کارگری مانند توال‌ها و اتاق‌های سیگار - به سرعت گسترش یافته بود.

در فضای قطبی‌شده‌ای که در سال ۱۹۳۲ بر استان‌ها حاکم بود، بی‌عملی، تنها پاسخ عقلانی برای مقاماتی بود که میان فرمان‌های ناممکن از بالا و فشار گروه‌های اجتماعی خشمگین از پایین گرفتار آمده بودند.

کوچنف، اندکی پس از سرکوب اعتصاب‌های کارخانه‌های «آی.پی.او»، وضعیت را چنین توصیف کرد: «طبقه در برابر طبقه ایستاده است.»^{۲۷}

ده سال حکومت بلشویکی و چهار سال دیکتاتوری استالین، رابطه‌ای از سوءظن و دشمنی متقابل میان تولیدکنندگان ارزش اضافی و بهره‌برداران آن پدید آورده بود. حتی چارچوب‌های تفسیری‌ای که خود رژیم ترویج می‌کرد، خطوط اصلی واقعیت اجتماعی را آشکار می‌ساختند.

به‌اختصار، نخستین برنامه پنج‌ساله در این منطقه، طبقه کارگری خودآگاه را بازآفرید که آماده بود با اقدام جمعی و فراقانونی از منافعش دفاع کند. استالینسیسم اقتصادی و حافظه جمعی مقاومت، همچون نیروهای هم‌گرا، کارگران را برای یک هفته در اعتراض به سیاست‌های تأمین مواد غذایی مسکو متحد کردند.

اما کدام نیروهای گریز از مرکز آنان را از هم پراکند؟

کارگران مواضع متفاوتی در قبال رژیم داشتند: برخی از سخنان ضدشوروی خودیاکوف و گرادوسوف استقبال کردند، در حالی که دیگران چنین نکردند. در نتیجه، اختلاف نظر درباره «قدرت شوروی» از یک‌سو و دیکتاتوری استالین از سوی دیگر، بر استمرار اقدام جمعی اثر گذاشت.

جنسیت نیز در اعتصاب‌ها نقشی ژرف و درعین حال دوسوگرایانه ایفا کرد. در این سال‌ها صنایعی که زنان در آن‌ها اکثریت داشتند - به‌ویژه صنایع نساجی پنبه‌ای - ناخواسته هزینه توسعه صنایع سنگین مردسالار را

۲۶. درباره انتقاد مقامات مسکو از مسئولان محلی نک:

GARF، پرونده ۳۷۴، فهرست ۲۷، سند ۱۹۸۸، صص. ۸۲-۸۵؛

TsDNIIO، پرونده ۳۲۷، فهرست ۴، سند ۵۰۹، صص. ۶۰-۷۲؛ و فهرست ۵، سند ۹۷۲، ص. ۲۴.

۲۷. کوچنف، «یادداشت‌های روزانه»، ۲۱ آوریل ۱۹۳۲.

پرداخت می‌کردند. با این حال، زنان که در جامعه به عنوان مراقبان اصلی کودکان نقش می‌یافتند، فشار کمبود مواد غذایی را شدیدتر از مردان احساس می‌کردند؛ امری که آنان را از دیرباز به شورش در برابر گرسنگی متمایل ساخته بود. [۲۸] ۲۸

این واقعیت توضیح می‌دهد چرا بزرگ‌ترین اعتصاب‌ها در صنایع سبک و نه در صنایع سنگین رخ داد. در عین حال، زنان طبقات پایین می‌توانستند از کلیشه‌های دیرپای جنسیتی — مانند این تصور که زنان موجوداتی احساسی و نافرمان‌اند — برای کاهش خطر پیگرد قضایی بهره‌برداری کنند. ۲۹

با این همه، زنان در صحنه کنش سیاسی همچنان در حاشیه باقی ماندند؛ گرچه اکثریت اعتصاب‌کنندگان را تشکیل می‌دادند، اما بیشتر رهبران مرد بودند، و این امر از جذابیت جنبش در سایر صنایع کاست. از این رو، پویایی‌های فرهنگی جنسیت از یک سو وقوع اعتصاب در مجموعه‌ای پی‌او را محتمل‌تر کرد و از سوی دیگر دامنه مقاومت را محدود ساخت. ۳۰

بررسی جامع پیامدهای رویدادهای آوریل ۱۹۳۲ بیرون از حوصله این مقاله است؛ با این حال، می‌توان به اختصار گفت که ناآرامی‌های کارگری رژیم را وادار کرد منابع قابل توجهی از صنایع سنگین به صنایع سبک منتقل کند و مجموعه اقداماتی — از جمله قانونی‌سازی بازارهای مزارع اشتراکی در ماه مه و افزایش دستمزدهای صنعتی در اکتبر ۱۹۳۲ — را اجرا نماید که به بهبود تأمین مواد غذایی شهری و افزایش قدرت خرید کارگران انجامید. این امتیازات به صدها هزار خانواده طبقات فرودست امکان داد از قحطی بزرگ جان به در برند.

با این همه، این خیزش‌ها به تشدید بحران روحیه مدنی نیز انجامیدند و موجی از سرکوب مقاومت‌های محیط کار و اشکال مختلف بی‌انضباطی را در پی داشتند؛ برای نمونه، می‌توان به قوانین اوت و نوامبر ۱۹۳۲ اشاره

۲۸. آن بوبروف-هاجال، زنان کارگر در روسیه در دوران تزاران گرسنه: فعالیت سیاسی و زندگی روزمره (بروکلین، ۱۹۹۴). با این حال، باید یادآور شد که مردان نیز گاه از زبان و منطق خانوادگی برای توجیه مشارکت خود در اعتصاب‌هایی چون اعتصاب تیکوو بهره می‌بردند.

۲۹. انجل، «زنان، مردان و زبان‌های مقاومت دهقانی»، لین ویولا، «شورش‌های زنانه و اعتراض زنان دهقان در جریان اشتراکی‌سازی»، بررسی روسیه، جلد ۴۵ (ژانویه ۱۹۸۶): صص. ۲۳-۴۲.

۳۰. اینکه برجسته‌ترین چهره اعتصاب، کارگر ماهر مردی از کارگاه ماشین‌سازی بود، امری غیرمعمول نیست. شیشکین خود را موظف به رهبری اعتصاب می‌دانست، زیرا به گفته او «ما، مکانیک‌ها، اعتصاب را آغاز کردیم» (APUSKIO، پرونده ۷۹۵۱-p، ص. ۸). با وجود روحیه پدرسالارانه شیشکین، دیگر کارگاه‌ها نیز هم‌زمان دست از کار کشیدند — از جمله کارخانه بافندگی که شمار زیادی از کارگران زن در آن مشغول بودند — و زنان نقشی تعیین‌کننده در تداوم اعتصاب ایفا کردند.

کرد که به ترتیب ناظر بر «سرقت اموال سوسیالیستی» و «غیبت از کار» بودند. بدین ترتیب، میراث ناشی از اعتصاب‌ها واجد ماهیتی دوپهلوی و چندبعدی است.^{۳۱}

مطالعه موج اعتصاب‌های آ‌پی‌او می‌تواند زمینه‌ساز بازاندیشی در چند محور اساسی تاریخ‌نگاری متأخر شود. نخست آن که تاریخ نیروی کار شوروی هنگامی سیمایی متفاوت می‌یابد که کانون توجه را از اقلیتی کوچک — کارگرانی عمدتاً جوان، شهری و مرد که عضو کومسومول یا حزب کمونیست بودند و از «انقلاب از بالا»ی استالین منتفع شدند — به سوی سایر بخش‌های طبقه کارگر سوق دهیم. تمرکز سنتی پژوهش‌ها، چه در آثار مورخان شوروی و چه در مطالعات «روشنستی» غربی، اغلب به بزرگ‌نمایی میزان حمایت کارگران از رژیم انجامیده است.^{۳۲} واقعیت طرد حامیان سیاست‌های حکومتی — به‌ویژه اعضای کومسومول — از سوی اعتصاب‌کنندگان آ‌پی‌او، ضرورت توجه به گروه‌هایی کمتر دیده‌شده را برجسته می‌سازد؛ از جمله زنانی که در اعتصاب‌ها نقش فعال داشتند، کارگران غیر کمونیست، کارگرانی با مسئولیت‌های خانوادگی، و نیز آنانی که همچنان حافظه زنده‌ای از جنبش کارگری پیشاشوروی و نظم سرمایه‌داری استبدادی داشتند.^{۳۳}

دوم آن که نباید پیشاپیش فرض کرد که بازیگران اصلی روایت روشنستی — به‌ویژه مردانی که در جنگ داخلی در صفوف ارتش سرخ جنگیده بودند — ضرورتاً از برنامه اقتصادی استالین حمایت می‌کردند. در واقع، شیشکین، سمنوف و بسیاری دیگر از اعتصاب‌کنندگان خود از همین گروه اجتماعی بودند.

سوم آن که اکنون زمان آن فرارسیده است که پژوهشگران به پدیده مقاومت کارگری در دوره استالین توجهی نظام‌مند و جدی مبذول دارند. برخلاف ادعاهایی که در پژوهش‌های جدید پیرامون مگنی‌توستروی مطرح شده، شور و شوق کارگری در دوره پس از تثبیت قدرت استالین نه قاعده، بلکه استثنا بود.^{۳۴} با دسترسی

^{۳۱} For an extended treatment of these issues see Rossman, "Worker Resistance under Stalin."

^{۳۲} نمونه‌هایی از تفسیرهای موسوم به «تجدیدنظرطلبانه» را می‌توان در آثار زیر یافت:

ویلیام جی. چیس، کارگران، جامعه و دولت شوروی: کار و زندگی در مسکو، ۱۹۱۸-۱۹۲۹ (اوربانا، ۱۹۸۷)، صص. ۲۹۷-۳۰۴؛

^{۳۳} به جز محدود موارد استثنایی، رهبران اعتصاب تیکوو از میان کارگران غیرحزبی با سابقه‌ی طولانی کارگاهی و مسئولیت تأمین خانواده برمی‌خاستند. برخی از آنان پیش از انقلاب نیز در مجتمع صنعتی فعالیت داشتند، در جنبش کارگری زیرزمینی مشارکت کرده و سابقه‌ی مخالفت با سیاست‌های شوروی را در کارنامه داشتند (راسمن، مقاومت کارگران در دوران استالین).

^{۳۴} استیون کانکین، کوه مغناطیسی: استالینسم به مثابه‌ی یک تمدن (برکلی، ۱۹۹۵)، صص. ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۲۱-۲۲۴، ۲۲۷-۲۳۰، ۲۳۵-۲۳۷، ۳۵۸-۳۶۱، ۴۹۵.

کنونی به منابعی که اعتصاب‌ها، شورش‌ها و سایر اشکال مقاومت کارگری در سال‌های نخستین دولت شوروی را ثبت کرده‌اند، دیگر نمی‌توان ادعای فقدان کنش جمعی را قابل دفاع دانست.^{۳۵}

چهارم آن که ضرورت بازنگری در جایگاه «طبقه» به مثابه بنیان هویت اجتماعی در روسیه میان‌دوجنگ آشکار است. کارگرانی که در اعتصاب‌های آ‌پی‌او مشارکت داشتند، بر دیگر منابع هویت جمعی فائق آمدند و با سطحی چشمگیر از سازمان‌یافتگی و عزم جمعی بسیج شدند تا مقامات را — که آنان را بهره‌برداران مستقیم زحمت خود می‌دانستند — به افزایش جیره‌ها وادارند. زبان و تجربه طبقاتی، نیروی پیش‌برنده این اعتراض‌ها بود، و از این‌رو باید امکان آن را در نظر گرفت که تحت شرایط مشخص، کارگاه‌های شوروی می‌توانستند به خاستگاه‌هایی برای تکوین آگاهی طبقاتی بدل شوند.^{۳۶}

۳۵. به سبب رویکرد فوکویی کاتکین به مفهوم «روابط قدرت» و نیز فقدان دسترسی او به منابع آرشیوی درباره‌ی روحیه‌ی عمومی، تصویر او از نگرش کارگران به رژیم، ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد (همان، فصل ۵).

۳۶. پژوهش‌های اخیر درباره‌ی دوران استالین، گرایش فزاینده‌ای به کم‌رنگ‌سازی نقش طبقه به عنوان بنیان هویت اجتماعی نشان می‌دهند (برای نمونه، بنگرید به مقدمه ویراستاران و مقالات مورخان شوروی در: لوئیس سیگل‌بام و رونالد گریگور سونی [ویراستاران]، سوسیالیستی‌کردن کارگران: قدرت، طبقه و هویت [ایتاکا، ۱۹۹۴]).

در مقابل، پژوهشگرانی که به تحلیل کارکردهای گفتمان رسمی — از جمله زبان طبقاتی، ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی و کیش شخصیت استالین — پرداخته‌اند، بر این باورند که چنین گفتمانی توانست حمایت طبقه کارگر از رژیم را بسیج کند (برای نمونه: هیروآکی کورومیا، انقلاب صنعتی استالین: سیاست و کارگران، ۱۹۲۸-۱۹۳۲ [کمبریج، ۱۹۸۸]، صص. xv-xiv، xvii-xviii، ۳۱۶-۳۱۸؛ و کاتکین، کوه مغناطیسی، صص. ۲۲۱-۲۳۰، ۲۳۴-۲۳۷، ۳۵۶-۳۶۳، ۳۶۵).

بی‌توجهی به گفتمان رسمی به عنوان ابزاری بالقوه برای مقاومت، ظاهراً از این پیش‌فرض ناشی می‌شود که کارگران شوروی نمی‌توانستند از زبان طبقاتی برای برانگیختن شورش بهره گیرند، زیرا رهبران حزب آن را به ابزاری برای مشروعیت سیاسی بدل

سرانجام، نقش جنسیت در شکل‌دهی به جغرافیای ناآرامی‌های کارگری یادآور این نکته است که برای تبیین دقیق‌تر شرایط اجتماعی، سیاسی و گفتمانی‌ای که در آن‌ها «طبقه» توانست به بنیانی برای کنش جمعی در میان کارگران شوروی تبدیل شود، به پژوهش‌های بیشتری نیاز است.

قدردانی:

نویسنده از رجینالد زلنیک، هیروآکی کورومیا، دیوید ماندل، دیوید هافمن، دیوید شی‌رر، کورین فیلد، پیج هرلینگر و دیوید برندنبرگر برای نقدهای ارزنده‌شان سپاس‌گزاری می‌کند. همچنین از دپارتمان تاریخ دانشگاه برکلی، شورای پژوهش علوم اجتماعی، هیئت بین‌المللی پژوهش و تبادل (IREX)، برنامه فولبرایت-هیز و بنیاد ملون برای پشتیبانی‌های سخاوتمندانه‌شان قدردانی می‌شود.

منبع:

کرده بودند (دیوید هافمن، کلان‌شهر دهقانی: هویت‌های اجتماعی در مسکو، ۱۹۲۹-۱۹۴۱ [ایتاکا، ۱۹۹۴]، ص. ۲۱۱)؛ همچنین از این تصور که ایدئولوژی رسمی، هرگونه مخالفت را «غیرعقلانی»، «روان‌پریشانه» یا «ناممکن» می‌ساخت (کاتکین، کوه مغناطیسی، صص. ۲۲۶، ۲۳۶).

با این‌همه، شواهد آرشیوی جدید نشان می‌دهد که گفتمان رسمی - از جمله، هرچند نه صرفاً، مفهوم «طبقه» - ابزاری دوجبهی بود که می‌توانست هم به تقویت حمایت و هم به برانگیختن مقاومت بینجامد. در واقع، همین ادعای رسمی که اتحاد شوروی را «دولت کارگران» می‌خواند، به کارگران این مشروعیت را می‌داد که هرگاه منافع‌شان نادیده گرفته می‌شد، نارضایتی خود را آشکار سازند.

Russian Review، جلد ۵۶، نمره ۱ (ژانویه ۱۹۹۷)، صص. ۴۴-۶۹. منتشرشده از سوی Blackwell Publishing به‌نماینده‌گی از ویراستاران و هیئت امنای Russian Review.

حق چاپ © ۱۹۹۷، انتشارات دانشگاه ایالتی اوهایو.

و لین ویولا، بهترین پسران میهن: کارگران در صف مقدم اشتراکی‌سازی شوروی (آکسفورد، ۱۹۸۷)، صص. ۲۱۰-۲۱۸.